

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم به:

روح ملکوتی شهدای عزیز، سبک‌بالان و
حماسه‌آفرینان هشت سال دفاع مقدس،
شهدای مدافع حرم، شهدای سلامت و
امنیت، شهدای مظلوم فلسطین و لبنان و
همه کسانی که دل در گرو اعتلای اسلام و
ایران سرفراز و پرافتدار داشته و دارند.

مشق حماسه

اشعار منتخب دوازدهمین کنگره شعر فرهنگیاران سپاه

انتشارات معاونت فرهنگی و تبلیغات

نمایندگی ولی فقیه در سپاه

بهمن ماه ۱۴۰۲ - تهران



مشق حماسه

شعر انقلابی رسالت محور، تجلی گاه معنویت
(اشعار منتخب دوازدهمین کنگره شعر فرهنگیاران سپاه)

□□□

پدیدآورنده:	انتشارات معاونت فرهنگی و تبلیغات نمایندگی ولی فقیه در سپاه
ویراستار:	ناهید محمدی
طراح روی جلد:	حمید رضا نجفی
صفحه آرا:	حسن ونکی
ناشر:	زمزم هدایت
چاپ:	۱۴۰۲
شمارگان:	نسخه ۱۰۰۰
شابک:	۹۷۸-۹۶۴-۲۴۶-۹۵۴-۱
قیمت:	۵۰۰.۰۰۰ ریال

فهرست مطالب

۹	مقدمه دبیر کنگره شعر فرهنگیاران سپاه
۲۲	بیانیه داوری:
۲۵	بخش اول: اشعار با موضوع انقلاب اسلامی
۲۷	انقلاب اسلامی
۲۹	دفاع از انقلاب
۳۰	فتنه
۳۳	من ایرانم
۳۴	« و کوچ خواهیم کرد »
۳۶	ولایت فقیه
۳۶	امیدآفرینی
۳۷	جایگاه قرآن
۳۹	مظلوم مقتدر
۴۰	میهن
۴۱	دفاع از انقلاب
۴۴	جمهوری اسلامی
۴۵	قاسم
۴۷	بخش دوم: اشعار با موضوع بصیرت
۴۸	غربت فلسطین
۵۰	برای هبه ابوندی و تمام شعرهای ناتمامش
۵۲	غربت
۵۶	یادمان
۵۷	غزه پیروز
۵۹	برای غزه
۶۰	برگزیده قوم شیطان
۶۲	آزادی قدس شریف

۶۳	 بصیرت
۶۳	 برای غزه
۶۵	 دشمن شناسی
۶۷	 طوفان به پاست
۶۸	 طوفان الاقصی
۷۰	 غرقه طوفان
۷۱	 وحدت
۷۲	 وحدت اسلامی
۷۵	 بخش سوم: اشعار با موضوع خانواده
۷۶	 حجاب و عفاف
۷۷	 والا مقام خانه
۷۸	 مشکل گشا
۷۹	 آسمان نورد
۸۰	 فرزند آوری
۸۳	 تضادهای مشتبّه
۸۵	 منجی حق
۸۷	 عفاف و حجاب
۸۸	 پدر
۸۹	 خانواده
۹۲	 فرزندآوری
۹۴	 دعا کن پدرم
۹۶	 چادر خاکی
۹۹	 مادر
۱۰۰	 چادری ها
۱۰۲	 باده ی صبر
۱۰۴	 باغ خانه ما
۱۰۵	 سنگر حجاب

- ۱۰۶..... شقایق
 ۱۰۸..... عفاف و حجاب
 ۱۰۹..... گل باغ جنان
 ۱۱۰..... فاطمه
 ۱۱۲..... نامه ای به دخترم
 ۱۱۶..... فرشته زمین
 ۱۱۷..... کوه درد
 ۱۱۹..... گل بی خار مادر
 ۱۲۰..... گنجینه مهر و معنا
 ۱۲۲..... قالی عروسی
 ۱۲۳..... مادرمن
 ۱۲۶..... مادر
 ۱۲۸..... محرم اسرار
 ۱۲۹..... حجاب
 ۱۳۰..... نسل نجیب شهربانو ها
بخش چهارم: اشعار با موضوع معنویت
 ۱۳۱..... هفت خوان
 ۱۳۲..... افق های باز
 ۱۳۴..... از کربلا تا ظهور
 ۱۳۷..... آماده برای ظهور
 ۱۳۹..... ای کاش
 ۱۴۰..... ای ناخدا کجایی ؟
 ۱۴۱..... خادم
 ۱۴۲..... راز خلقت
 ۱۴۳..... سوزاندن قرآن
 ۱۴۶..... از کربلا تا ظهور
 ۱۴۷..... کهف امان
 ۱۴۸..... تا ظهور
 ۱۴۹..... اعجاز سبز
 ۱۵۰.....
بخش پنجم: اشعار با موضوع دفاع مقدس
 ۱۵۱.....

- ۱۵۲..... برای مصطفی نوروزی شهید مدافع امنیت
- ۱۵۳..... کوچه دلبر
- ۱۵۵..... اذان عاشقی
- ۱۵۷..... کبوترها
- ۱۵۸..... "پلاک"
- ۱۵۹..... جا مانده
- ۱۶۰..... چشم های عاشق
- ۱۶۲..... سرخ تر از سرخ
- ۱۶۳..... نسل آفتاب
- ۱۶۵..... چشم خیس باران
- ۱۶۷..... برای حاج قاسم عزیز
- ۱۶۹..... شهدای امنیت
- ۱۷۱..... تن خونین
- ۱۷۳..... «کپسول اکسیژن»
- ۱۷۴..... شب مهتاب
- ۱۷۶..... "مرد"
- ۱۷۷..... شعر مقاومت
- ۱۷۹..... فرشته
- ۱۸۲..... مسجدالاقصی
- ۱۸۳..... غزه
- ۱۸۵..... بخش ششم: اشعار با موضوع سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
- ۱۸۷..... گوشی رو بردار
- ۱۸۹..... مردان خدا
- ۱۹۰..... پاسدار و پاسداری
- ۱۹۲..... پاسدار و پاسداری
- ۱۹۳..... "همیشه پابرجا"
- ۱۹۶..... میراث سنگر
- ۱۹۹..... سپاه پاسداران

مقدمه دبیر کنگره شعر فرهنگیاران سپاه

لسان شعر بالاترین لسان است.

امام خمینی (ره)

شعر یکی از شعب ممتاز هنر است و قیمت والایی دارد و هر جامعه‌ای که بتواند ضمیر خود را با زبان شعر بیان کند، اعتقادات و ارزش‌های مورد احترام او در جریدهٔ عالم ثبت خواهد شد.

رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله‌العالی)

معاونت فرهنگی و تبلیغات نمایندگی ولی فقیه در سپاه با هدف شناسایی، جذب، توانمندسازی و به‌کارگیری ظرفیت فرهنگیاران شاعر سپاه، به‌منظور استفاده از این ظرفیت در توسعه، گسترش و تعمیق نشر معارف و فرهنگ اسلامی، حفظ و تقویت روحیهٔ انقلابی و ولایی و جهادی در سپاه و جامعه، از سال ۱۳۹۰ اقدام به برگزاری کنگره‌های شعر در سپاه نموده است. تاکنون ۱۲ کنگرهٔ شعر در سپاه با به‌میزبانی رده‌های مختلف سپاه برگزار شده است. در اغلب کنگره‌های برگزار شده، کنگره با حضور کارکنان سپاه در عضویت‌های مختلف، خانواده‌ها و وابستگان سپاه در تعامل با معاونت امور خانواده سپاه و سازمان پیشکسوتان سپاه برگزار شده است. دوازدهمین کنگره شعر فرهنگیاران سپاه نیز به‌میزبانی ستاد فرماندهی کل سپاه، در این مکان برگزار شد.

محورهای فراخوان

الف: بخش اصلی:

انقلاب اسلامی:

تبیین ارزش های انقلاب با نگاه تمدنی

دفاع از انقلاب اسلامی

امیدآفرینی

ولایت فقیه

بصیرت:

استکبار ستیزی و دشمن شناسی

آزادی قدس شریف و مبارزه به صهیونیسم

وحدت اسلامی و مقابله با جریان تفرقه و نفاق

خانواده:

جایگاه والای زن و مادر

ازدواج، فرزندآوری و فرزندپروری (نسل علوی و فاطمی)

حجاب و عفاف

جایگاه پدر و مرد در خانواده

معنویت:

نگاه انقلابی از عاشورا تا ظهور (آمادگی برای ظهور حضرت و حرکت به

سوی امام)

جایگاه قرآن (واکنش به اهانت های صورت گرفته به ساحت مقدس

قرآن کریم)

شهادت و دفاع مقدس:

راه، رسم و مرام شهیدان (به ویژه اخلاص به عنوان مهم ترین ویژگی

شهید)

شهدای امنیت

ب: بخش طنز:

در تمام موضوعات مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و...

ج: بخش ویژه:

سپاه، پاسدار انقلاب اسلامی و بزرگترین سازمان ضد تروریستی دنیا (با نگاهی به بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با فرماندهان سپاه در سال ۱۴۰۲)

واجدین شرایط شرکت در دهمین کنگره شعر فرهنگیاران سپاه:
کارکنان شاغل، در سپاه اعم از عضویت های نظامی، کارمند، بسیجی ویژه، خرید خدمت و سربازان وظیفه
خانواده های کارکنان و وابستگان سپاه (همسر و فرزندان)
وابستگان سپاه
با مشارکت:
معاونت فرهنگی و تبلیغات نمایندگی ولی فقیه در سپاه
سازمان فرهنگی خانواده پاسداران
معاونت امور وابستگان سپاه

با اتمام مهلت فراخوان، اقدامات دبیرخانه ای با ثبت آثار و اطلاعات شاعران آغاز و اطلاعات زیر شامل تعداد شاعران، تعداد اشعار و اطلاعات تفکیکی اشعار به دست آمد.

آمار شاعران و اشعار ارسال شده	
تعداد کل شاعران شرکت کننده	۳۴۶ نفر
تعداد کل اشعار ارسالی به دبیرخانه کنگره	۷۹۵ اثر

آمار شاعران و اشعار به تفکیک کارکنان، خانواده ها و وابستگان		
آمار شاعران	تعداد نفرات	آمار اشعار
کارکنان در عضویت های مختلف	۲۳۷ نفر	۵۹۰ اثر
خانواده	۵۳ نفر	۱۰۵ اثر
وابستگان	۵۶ نفر	۱۰۰ اثر
مجموع شاعران سه مجموعه	۳۴۶ نفر	۷۹۵ اثر

آمار شاعران و اشعار به تفکیک کارکنان در عضویت های مختلف	
تعداد شاعران پاسدار	۲۱۱ نفر
تعداد شاعران بسیجی ویژه	۳ نفر
تعداد شاعران خرید خدمت	۱۰ نفر
تعداد شاعران سرباز	۱۳ نفر
مجموع شرکت کنندگان	۲۳۷ نفر

آمار شاعران و اشعار به تفکیک خانواده های سپاه	
تعداد شاعر	آمار به تفکیک
۳۵ نفر	همسران پاسدار
۶ نفر	فرزندان پسر
۱۲ نفر	فرزندان دختر
۵۳ نفر	تعداد کل شاعران خانواده

آمار شاعران و اشعار به تفکیک وابستگان سپاه	
تعداد شاعر	آمار به تفکیک
۵۴ نفر	تعداد برادران
۲ نفر	تعداد خواهران
۵۶ نفر	تعداد شاعران وابسته

تعداد اشعار شاعران کنگره به تفکیک محورها	
نام محور شعر	تعداد شعر
محور انقلاب اسلامی	۱۰۲ قطعه
محور بصیرت	۱۶۰ قطعه
محور خانواده	۱۱۵ قطعه
محور معنویت	۱۲۴ قطعه
محور شهدا و دفاع مقدس	۱۷۶ قطعه
محور طنز	۳۸ قطعه
بخش ویژه (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)	۳۰ قطعه
خارج از موضوع	۵۰
مجموع اشعار	۷۹۵

برگزاری آئین اختتامیه دوازدهمین کنگره شعر فرهنگیاران سپاه

آئین اختتامیه دوازدهمین کنگره شعر فرهنگیاران سپاه، روز چهارشنبه ۲۵ بهمن ماه ۱۴۰۲ مصادف با میلاد با سعادت حضرت امام حسین (علیه السلام) و روز پاسدار از ساعت ۹ تا ۱۲ برگزار شد.

کلیات مراسم:

در این مراسم حدود یکصد نفر از شاعران ارسال کننده اثر در دوازدهمین کنگره شعر فرهنگیاران، نفرات برگزیده کنگره، جمعی از شاعران کشوری، مسئولین و فرماندهان از ستاد فرماندهی کل سپاه و ستاد کل نیروهای مسلح، تعدادی از معاونین نمایندگی و دیگر مسئولین و فرماندهان، در سالن همایش ولایت ستاد فرماندهی کل سپاه حضور داشتند. در ادامه این مراسم ضمن شعرخوانی شاعران فرهنگیار برگزیده سپاه و تعدادی از شعرای مطرح کشوری، از خانواده معظم شهدای شاعر، تجلیل به عمل آمده و در پایان از نفرات برگزیده این کنگره تجلیل به عمل آمد.

سخنران مراسم:

سخنران ویژه این مراسم جانشین محترم فرمانده کل سپاه سردار فدوی، بودند که در بخشی از سخنان خود با توجه به اهمیت مقوله شعر در انتقال پیام انقلاب و اسلام، به مشی فرمانده معظم کل قوا (مدظله العالی)، در ارتباط با شاعران و اهمیت دهی به شعر و شاعران اشاره نموده و از شاعران و مجموعه های متولی مباحث این حوزه خواستند برای بهره مندی از ظرفیت بلامنازع شعر و شاعری برنامه ریزی بیشتری نمایند.

شعرخوانی ها:

در این کنگره تعداد ۱۹ نفر از شاعران برگزیده فرهنگیار و شاعران کشوری در موضوعات انقلاب اسلامی، شهدا و دفاع مقدس، معنویت، بصیرت و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به عنوان یک نهاد ضد تروریستی (برگرفته از بیانات

رهبر معظم انقلاب اسلامی)، به شعرخوانی پرداختند که این شعرخوانی های حماسی، مورد تشویق حاضرین در این مراسم قرار گرفت. با توجه به میزبانی ستاد فرماندهی کل سپاه در این برنامه، حضور شاعران فرهنگیار سپاه و از جمله فرزندان شاعر پاسدار در این مکان جلوه های خاصی از قرابت و تعلق خاطر شاعران فرهنگیار و نسل جوان را با مجموعه ایجاد کرد که می توان انتخاب مکان برگزاری و بازخوردهای مثبت شاعران در قبال میزبانی و حضور در میان پاسداران ستاد فرماندهی کل سپاه را به عنوان یکی از محاسن مراسم اختتامیه این کنگره برشمرد.

برگزاری کارگاه توانمندسازی شاعران و محفل شعر مشق حماسه:

از جمله برنامه های مرتبط با این مراسم، برگزاری سه کارگاه تخصصی با حضور شاعران حائز رتبه و شاعران مستقر در تهران از ساعت ۸ تا ۱۲ در سالن های شهید محلاتی، سالن شهید میثمی و سالن قرارگاه قرآنی نور با موضوع: راهکارهای القای مفاهیم ولایی و شیعی در شعر و همچنین کارگاه عناصر شعر (مبانی و مقدمات) توسط استاد سید مهدی حسینی رکن آبادی و کارگاه نقد شعر توسط استاد محمدحسین انصاری نژاد، و همچنین محفل شعر از ساعت ۱۵ تا ۱۷ بود که این جلسات و کارگاه ها، در تداوم مباحث کارگاهی برای ارتقاء سطح تخصصی و حرفه ای شاعران بوده که در فضای مجازی با حضور شاعران سراسر کشور در طول سال، در حال اجرا می باشد.

آمار و نتایج:

در فراخوان این کنگره، که توسط معاونت فرهنگی و تبلیغات نمایندگی ولی فقیه در سپاه با مشارکت معاونت امور خانواده سپاه و معاونت امور وابستگان سپاه منتشر شده است، تعداد ۷۹۵ اثر از ۳۴۶ شاعر فرهنگیار، از میان کارکنان شاغل در عضویت های مختلف و سربازان، وابستگان سپاه و خانواده های کارکنان و وابستگان، در محورهای هفت گانه فراخوان، توسط دبیرخانه کنگره دریافت شده بود.

آمار تعداد شاعران و اشعار به تفکیک مجموعه های مشارکت کننده:

- تعداد شاعران از میان کارکنان در عضویت های مختلف ۲۳۷ نفر با ۵۹۰ اثر؛
- تعداد شاعران از خانواده های سپاه ۵۳ نفر با ۱۰۵ اثر؛
- تعداد شاعران از وابستگان، ۵۶ نفر با ۱۰۰ اثر.

اسامی برگزیدگان دوازدهمین کنگره شعر فرهنگیاران:

در محور انقلاب اسلامی؛

رتبه اول، برادر پاسدار، شاعر گرامی جناب آقای داود رحیمی از نیروی زمینی سپاه، دانشگاه حضرت امیرالمؤمنین(ع) اصفهان؛

رتبه دوم، شاعر گرامی سرکار خانم محبوبه حمیدی از پیشکسوتان محترم از سپاه فجر استان فارس؛

رتبه سوم، فرزند پاسدار، شاعر گرامی سرکار خانم زینب السادات موسوی نژاد از بوشهر؛

شایسته تقدیر، فرزند پاسدار، شاعر گرامی سرکار خانم ماهرخ درستی از تهران.

در محور بصیرت؛

رتبه اول، همسر گرامی پاسدار، شاعر گرامی سرکار خانم سیده اعظم حسینی از هوافضای سپاه از شیراز؛

رتبه دوم، همسر گرامی پاسدار، شاعر گرامی، سرکار خانم مهدیه نژاد ابراهیم از تهران؛

رتبه سوم، برادر پاسدار، شاعر گرامی جناب آقای محمد شکری فرد، از سپاه عاشورا استان آذربایجان شرقی.

در محور خانواده؛

رتبه اول، برادر پاسدار، شاعر فرهنگیار جناب آقای حسن صیاد از دانشکده فرماندهی و مدیریت ولایت (دافوس)؛

رتبه دوم، برادر پاسدار، شاعر گرامی جناب آقای سید حسام الدین حسینی، از نیروی هوافضای سپاه - استان اصفهان؛

رتبه سوم، فرزند گرامی شهید والامقام مجید افشاریان، شاعر گرامی سرکارخانم فاطمه افشاریان از تهران؛

شایسته تقدیر، برادر پاسدار شاعر گرامی جناب آقای حامد انتظام از سپاه علی بن ابی طالب (ع) استان قم؛

شایسته تقدیر، فرزند گرامی پاسدار، شاعر گرامی سرکار خانم فاطمه مصلحت جو از تهران.

در محور معنویت؛

رتبه اول، فرزند گرامی پاسدار، سرکار خانم فاطمه عارف نژاد از تهران؛

رتبه دوم، برادر پاسدار، شاعر فرهنگیار، جناب آقای مصطفی تبریزی از فرماندهی حفاظت سپاه؛

رتبه سوم، فرزند گرامی پاسدار، شاعر فرهنگیار سرکار خانم محدثه آشتیانی از تهران؛

شایسته تقدیر، همسر گرامی پاسدار، شاعر فرهنگیار سرکار خانم ریحانه وطن خواه، از نیروی زمینی سپاه شهرستان نجف آباد؛

شایسته تقدیر، همسر گرامی پاسدار سرکارخانم فهیمه خوشاب از سپاه قائم آل محمد(عج) استان سمنان.

در محور شهدا و دفاع مقدس؛

رتبه اول، فرزند گرامی پاسدار، جناب آقای حسن خسروی وقار از قم؛
رتبه دوم، برادر پاسدار جناب آقای هادی قاسمی از نیروی هوافضای سپاه؛
رتبه سوم، برادر پاسدار، جناب آقای قاسم کوهساریان، از سپاه نینوا استان گلستان؛

شایسته تقدیر، فرزند گرامی پاسدار، جناب آقای محسن کاویانی از قم؛
شایسته تقدیر، فرزند گرامی پاسدار، جناب آقای محمد حسین صیاد از آیک قزوین.

در محور طنز؛

در این بخش هیچ اثری حائز رتبه اول و دوم نشد؛
رتبه سوم، برادر پاسدار، جناب آقای حسن معارف وند از سپاه حضرت علی بن ابی طالب (ع) استان قم؛

شایسته تقدیر، برادر پاسدار، جناب آقای سید جواد امامی از سپاه الغدير استان یزد.
بخش ویژه کنگره؛ سپاه پاسداران اسلامی؛

رتبه اول، همسر گرامی پاسدار سرکار خانم سیده اعظم جلال زاده میبدی از یزد؛
رتبه دوم، همسر گرامی پاسدار سرکار خانم زهرا کریمی از قم؛
رتبه سوم، برادر گرامی جناب آقای سید جلیل موسوی از پیشکسوتان سپاه از سپاه فجر استان فارس.

برنامه ها و فعالیت های شاعران در حوزه های ادبی کشور:

- ۱- برگزاری دوازده کنگره شعر سپاه در سال های گذشته؛
 - ۲- شرکت ۱۶۰۰ شاعر سپاه طی دوره های گذشته؛
 - ۳- بکارگیری شاعران فرهنگیار سپاه برای اجرای برنامه در سپاه؛
 - ۴- توانمندسازی ۴۵۰ شاعر سپاه در دوره های عرضی و مجازی؛
 - ۵- شعرخوانی ده ها نفر از شاعران سپاه در محضر رهبر معظم انقلاب اسلامی؛
 - ۶- چاپ ۱۱ کتاب منتخب اشعار شاعران دوره های مختلف کنگره شعر سپاه؛
 - ۷- دبیری تشکل ها و انجمن های ادبی کشور توسط شاعران سپاه؛
 - ۸- حضور در محافل، تشکل ها و انجمن های ادبی در سراسر کشور(نقد، کارگاه های شعر و ...)
 - ۹- راه اندازی انجمن های ادبی شعر در تعدادی از رده های سپاه؛
 - ۱۰- شرکت فعال در پویش ها و دیگر فعالیت های ادبی در بستر فضای مجازی؛
 - ۱۱- اعلام موضع در مقاطع خاص در دفاع از اسلام و انقلاب با صدور بیانیه؛
 - ۱۲- تولید اشعار در مناسبت های مختلف، مذهبی، ملی و انقلابی، حوادث، بحران ها و ...
 - ۱۳- تولید شعر برای برنامه های ویژه از جمله؛
- (جشن فارغ التحصیلی دانشگاه تربیت پاسداری امام حسین(ع)، تولید شعر برای مداحان مطرح کشوری، نماهنگ ها و سروده های انقلابی)

وضعیت دوازده کنگره شعر فرهنگیاران سپاه در یک نگاه

نام کنگره	زمان	مکان	نام کتاب کنگره	تعداد شاعران	تعداد اشعار	تعداد محور
کنگره اول	تیر ۹۱	تهران - حوزه هنری	گزیده اشعار	۸۹	۳۲۰	۳
کنگره دوم	دی ۱۳۹۱	تهران - سپاه تهران بزرگ	تا کرانه‌های بصیرت	۱۶۴	۷۰۱	۵
کنگره سوم	دی ۱۳۹۲	شیراز	حماسه بیداران	۲۴۲	۷۱۰	۷
کنگره چهارم	آذر ۱۳۹۳	جزیره ابوموسی	دریادلان عاشق	۲۰۰	۵۵۹	۶
کنگره پنجم	۲۱ مرداد ۱۳۹۵	شهر مقدس قم	ریحانه مستور	۲۷۶	۷۵۱	۸
کنگره ششم	دی ماه ۱۳۹۶	بوشهر	بر چکاد حماسه	۲۲۵	۳۷۰	۴
کنگره هفتم	بهمن ۱۳۹۷	تبریز	بر چکاد حماسه	۱۷۳	۳۰۵	۷
کنگره هشتم	بهمن ۱۳۹۸	دانشگاه افسری و تربیت پاسداری امام حسین ^(ع)	حدیث مقاومت	۱۵۶	۴۴۵	۵
کنگره نهم	ششم دیماه ۱۳۹۹	ستاد فرماندهی سپاه - سالن ولایت	چله دوم عاشقی	۱۷۴	۳۹۳	۶
کنگره دهم	۱۲ دی ۱۴۰۰	دانشگاه علوم بقیه الله ^(عج) سالن صدرا	بر چکاد معنویت	۲۹۸	۵۰۳	۱۰
کنگره یازدهم	سوم اسفند ۱۴۰۱	شیراز - شبستان شاهچراغ	مأمن خونین	۴۲۶	۱۱۹۳	۶
کنگره دوازدهم	پنجم دیماه ۱۴۰۲	ستاد فرماندهی سپاه	مشق حماسه	۳۴۶	۷۹۵	۷

دبیرخانه دوازدهمین کنگره شعر فرهنگیاران سپاه

بهمن ۱۴۰۲

بیانیه هیئت داوران دوازدهمین کنگره شعر فرهنگیان سپاه

به نام خدا

شعر، نتیجه بی‌تابی‌های شاعرانه شاعر است و شاعر متعهد در این مسیر، بی‌تابی دوچندان دارد؛ دغدغه انتقال عواطف و از آن مهم‌تر، انگیزه ارتقای باور مخاطب. به همین جهت، شاعر تعهد محور، برای شعر، هویت عاطفی و فکری در نظر می‌گیرد و احساسات و عواطف بشری و دینی را شاهره رسیدن به مضمون و محتوای شعری می‌داند.

شعر متعهدانه، شعری است که با دو بال احساس و اندیشه، پرواز دارد و در روزگار ما، شعر متعهد انقلابی از سال ۴۲ حرکت را آغاز کرده و ضمن پویایی، اوجی چشم‌گیر و سیری عرشی داشته است.

شاعران امروز در رویارویی حق و باطل، همواره باورمندانه اندیشه‌های شیعی را در شعرشان به بیان هنرمندانه مطرح کرده‌اند و ما میراث‌دار شاعران بزرگی چون فرزددق، کمیت و دعبل هستیم که چوبه دار بر دوش و جان بر کف، از نام و مرام اهل بیت (علیهم صلوات الله اجمعین) دفاع کرده‌اند و با طرح برائت از دشمن، شعار محبت، معرفت و مودّت نسبت به اهل بیت را جار زدند.

شاعران عصر ما خود را موظف می‌دانند که در همین مسیر نورانی گام بردارند؛ از یک سو از اهالی امروز باشند، و شعر شیعی را با زبان و بیان امروز متجلی کنند، و از دیگر سوی، از چشمه زلال فرهنگ و معارف اهل بیت بهره گیرند.

مهمترین وظیفه شاعران دغدغه‌محور و مدافع ارزش‌ها، بی‌گمان طرح شعارهای شیعی و انقلابی به بیان هنرمندانه است.

شاعر مبارز و انقلابی با شناخت دستاوردهای گران سنگ انقلاب اسلامی و آرمان‌های بلند و متعالی نظام جمهوری اسلامی، سعی دارد با تبیین مفاهیم ارزشی چون: خودباوری، روحیه ایثار و شهادت، نه گفتن به طاغوت‌های زمانه و رسواکردن

توطئه‌ها و نقشه‌های دشمن، با زبان و بیانی جذاب و باطراوت، شیوا و بلیغ، اصیل، استوار و باصلابت، همچون دیگر شاعران متقدم، به رسالت و وظیفه هنری و شیعی خود عمل کند.

در راستای تحقق اهداف یادشده، کنگره «مشق حماسه» امسال نیز طرح هدایت فکری و فنی شاعران دغدغه مند و باورمدار را برای دوازدهمین بار تجربه کرد و با دعوت از شاعران منتسب به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی - این شجره طیبه برخاسته از اندیشه‌های انقلابی و معنوی امام راحل - دعوت کرد تا پرچمدار شعر متعهدانه باشند و در این عرصه، پیشرو، پیشگام و هشدار دهنده درس آموز و الگوبخش دیگر شاعرانی باشند که هنوز اهمیت، ضرورت، ارزش و عیار این کار را نشناخته و درک نکرده‌اند.

تجربه برگزاری دوازدهمین کنگره، بررسی و داوری آثار، از چند حقیقت مهم و روشنی‌بخش خبر می‌دهد؛ از جمله: دغدغه و انگیزه بالای شاعران، استقبال فراوان، تنوع مضمون، تکرر و تعدد شاعران، تعدد اشعار در هفت موضوع ارائه شده. با این حال، نکته‌سنجی‌ها و دقت‌های داوران در هنگام بررسی آثار، نشان می‌دهد فقر محتوایی و فنی، غفلت از عنصر احساس و عاطفه، همچنین ضعف فنی در نحوه به کار بستن محتوا به بیان هنرمندانه، مهمترین و جدی‌ترین نکته غیرقابل اغماض در میان آثار رسیده به دبیرخانه کنگره است.

هیئت داوران دوازدهمین کنگره «مشق حماسه» بر این باور است که با رصد اشعار و طبقه‌بندی از نظر فنی، شناسایی ضعف‌ها و خلأهای فنی و محتوایی، گام بزرگی در این راه برداشته شده است و مسلماً برگزاری جلسات آموزشی به شکل سالیانه و آموزش و نقد آثار، مهمترین و بهترین راه برای تقویت و ارتقای سطح کیفی اشعاری است که هدفشان به تصویر کشیدن روحیه حماسی مردم و تبیین باورهای انقلابی و دینی آنان است.

در پایان به رسم ادب و به شکرانه، از تمامی مسئولان و دست‌اندرکاران برگزاری این کنگره تشکر نموده، با آرزوی رشد و تعالی هرچه بیشتر هنر و اندیشه شاعران

انقلابی و شیعی، توفیق همگان را در خدمت به فرهنگ و ادب این مرز و بوم، از
درگاه الوهی خواهانیم.

سید مهدی حسینی رکن آبادی

علی داوودی

سید وحید سمنانی

حسن بیاتانی

حامد اهور

هیئت داوران دوازدهمین کنگره شعر فرهنگیاران سپاه



بخش اوّل:

اشعار با موضوع انقلاب اسلامی



انقلاب اسلامی

حسن صیاد / تهران

همیشه امت حق رستگار خواهد بود
و باز دشمن این خاک، خوار خواهد بود
چرا که امت ما امت رسول خداست
و آل عشق که دنباله‌دار خواهد بود
به رعد و برق، زمستان نمی‌رسد از راه
بهار خطه ما ماندگار خواهد بود
سحر به سمت شب تار برنخواهد گشت
و روز، ارنیه این دیار خواهد بود
زمان پیشروی دشمنان فراوانند
روانه سنگ به سمت قطار خواهد بود
و باز معجزه هم‌قطارها این است
که هوشیاری‌شان شاهکار خواهد بود
همان که آب گل آلود کرده خواهد دید
که سهمش آخری اندوه‌بار خواهد بود
دسیسه‌های شیاطین دوباره نقش بر آب
و دشمن است که بی‌اعتبار خواهد بود
به نوجوان وطن مؤمنیم و می‌بالیم
سپاه مهدوی از این تبار خواهد بود
حسین فهمیده، آرشام، علی لندی
ستارگان وطن بی‌شمار خواهد بود
و آن جوان که گرفته غبار چشمش را

هوا که صاف شود باز یار خواهد بود
مدافعان وطن در میان میدانند
و باز امن و امان برقرار خواهد بود
حکومت مه و خورشید اگرچه مظلوم است
همیشه مظهري از اقتدار خواهد بود
به خون لاله قسم "آرمان" ما زنده است
همیشه‌ایم که حق پایدار خواهد بود
همیشه پرچم و قرآن دو تاج عاشقی و
حجاب و عفت ما افتخار خواهد بود
مطیع عترت پیغمبریم، نسلی که
مطیع هر چه که پروردگار خواهد، بود
سحر رسیده و این گاه، آخرین لحظات
از انتهای شب انتظار خواهد بود
برای منجی انسان که می‌رسد از راه
جوان ماست که هر یک، هزار خواهد بود

دفاع از انقلاب

مصطفی تبریزی / تهران

ما چشمه های سوگیم، ما اشک کوهساریم
 ما بی قرار رفتن، ما کوه داغداریم
 در باغچه، نسیمیم، در ریگزار، طوفان
 با جمع عاشقان، گل با دست خصم، خاریم
 ما پیش دوستان راه، ما بهر دشمنان نیل
 در آسمان و دریا... آیات انفطاریم
 رحمانی خدا را ما نامه های مهریم
 قهاری خدا را ما نام مستعاریم
 شیطان به زور تزویر، کی بسته دست ما را؟
 ما وارثان صبریم، ماصبر ذوالفقاریم
 تحریم کرده ما را از هر طرف زمستان
 پروانه ایم اما، ما شیعه بهاریم
 او را امیدواریم آن اسم اعظم صبح
 در خان شب نخفتیم، ما چشم انتظاریم

فتنه

امیرزدی/قزوین

وای بر اهل زمینی که نفهمد حق را
 فرق ظلمت کده با روشنی مطلق را
 دوره ای بود در آن نکبت و عصیان می ریخت
 خاک نادانی دنیا سر انسان می ریخت
 بنده ای نازل مردم شد از اسرار وجود
 و خداوند به این خاک عنایت فرمود
 نامش احمد شد و ابلاغ پرستیدن کرد
 شب معراج که از عالم کل دیدن کرد
 نامش احمد شد و سر سلسله ی معصومین
 رحمت واسعه ی مملکت محرومین
 پسر آمنه شد ختم رسولان گواه
 پای لا حول و لا قوه الله بالله
 وای بر اهل زمینی که نفهمد حق را
 فرق ظلمت کده با روشنی مطلق را
 با خودش صندوق گنجینه ی امکان آورد
 آیه های قدمش مصحف قرآن آورد
 اولین زن که به او یک شبه ایمان آورد
 پای ایمان خودش مال و دل و جان آورد
 داد حق بود که از حلق نبی بر می خواست
 سر این دعوت خود روزی اگر سر می خواست

پسرِ عم، نفر اول جنگیدن بود
 نفر اول سر دادن بر دشمن بود
 ماه روشنگر بیداری ما شد تابید
 از همان شب که علی جای پیمبر خوابید
 او در علم خدا بود پیمبر شهرش
 قطره ای هم نرسیده است به ما از بحرش
 برسانید به گوش همه مکتب باقی است
 نام احمد همه جا هست که مذهب باقی است
 هر کجا می نگرم نام رسول الله است
 جامه ی سبز من از جام رسول الله است
 سبز می پوشم و با یاد نبی می جنگم
 شادی روح و دل شاد نبی می جنگم
 دخترش الگوی زنهای همین آبادی است
 فاطمه معنی زن، زندگی و آزادی است
 سبز می پوشم و با یاد نبی می جنگم
 شادی روح و دل شاد نبی می جنگم
 سبز یعنی نبوی بودن و اخلاق مدار
 سبز یعنی علوی بودن و بر فتنه سوار
 سبز یعنی حسنی بودن و در صبر، قرار
 زینبی ماندن در معرکه های دشوار
 فتنه آمد به زبانم، دلمان آشوب است...
 هان بگردید کجا وضع جهان مطلوب است ؟
 بشر امروز به دنبال کسی می گردد
 در پی منجی فریاد رسی می گردد
 باز تاریخ به تکرار حوادث برگشت

به هواداری تنها گل نرگس برگشت
فاطمیه شده امروز فلسطین غوغاست
همه روز و شب غزه ما عاشوراست
ما به این حادثه و واقعه عادت داریم
سالیانسیست به دل زخم جسارت داریم
ریخت آنکس که سر بانوی حیدر آوار
قرن‌ها بعد همین کار شد از او تکرار
سقف آمد در و دیوار به آغوش گرفت
جان بی جان شده از دختر بیهوش گرفت
نفس طفل فلسطینیمان بند آمد
مادری باز سر نعش دو فرزند آمد
قتلگاه شهدا عطر عجیبی دارد
روضه خوان روضه بخوان حس غربیی دارد
کودکی در بغل مادرش آرام گرفت
درس ایثار از آن کودک در شام گرفت

من ایرانم

سید علی شیر مردی / خوزستان

به جان دوست می دانم همیشه زنده می مانم
 اگرچه تیغ آوردی پر از زخم فراوانم
 شبی در مسلخم بردی بنام شاه اهریمن
 رگانم را جدا کردی من آن مقتول کاشانم
 هلاکوخان و تاتاران، خلیفه های بغدادی
 به آتش هدیه آوردند بر ابریشم جانم
 تبر تقدیر جنگل شد و ما را جنگلی خواندند
 من آن تندیس یخ بسته به جنگل های گیلانم
 عقابم من، عقاب تیز پرواز اساطیری
 بنام ساقی عطشان من آن عباس دورانم
 مرید مسلک پیر جمارانم، تن و جانم
 دخیل پنجره فولاد آن شاه خراسانم
 به جان دوست می دانم همیشه زنده می مانم
 من آن مرز دلیرانم من ایرانم من ایرانم

« و کوچ خواهیم کرد »

طاهر محمودی / تهران

از گلدان کوچک شهر
از بیلبردهای تجاری
از نقش‌های رنگارنگ
از کینه‌های پشت لب‌خند
از من
از خودم.....
از تکرار صبح ملال آور...!

از برهنگی!
از شعار زن.....!
زندگی.....!
آزادی.....!
از در باغ سبز بی بی سی...
از استعمار...
از استثمار ...
از نگاه دود گرفته
از شبکه‌های بی عفت مجازی
از یوتیوب
از اینستا
از سراب‌های تشنگی

از فکرهای آلوده
 از دست ستمگران زمانه
 و کوچ خواهیم کرد
 به دشت وسیع بهار و آویشن
 به وسعت بوی پونه و بابونه
 به حقیقت محض...
 به منبع اکسیژن....
 ... برای التیام خنجره ام
 به ریه های سرشار کوهستان
 به آزادی!
 به آرمان..... آرمان علی وردی
 مصطفی عجمی
 محسن ح...ج...ج...ی
 به مکتب.....ق...ا...س...م سلیمانی
 به بلندای پرچم میهن
 به سوی چشمه حیات
شهادت
 تا آب زلال و ناب حقیقت بیاشامم
 و زیر سایه ی بلند بید لحظه ای بیاسایم
 و نسیم نوازشم کند!
 ...به خانه!
 ...خانواده!
 به آغوش مادرم...!
 آری!
 به وطن.....!
 و کوچ خواهیم کرد! فصل برپا کردن سپاه چادرهاست....!

ولایت فقیه

حامد انتظام / قم

روزی که نشست پیر ما جای شما
او ماند و کتیبه ای به امضای شما
ما را محک ظهور می زد انگار
مظلوم ترین نائب تنهای شما

امیدآفرینی

یکروز ازین خرابه پر میگیریم
از هُرم نگاه او شرر میگیریم
گر باز برای خویشتن بت شده ایم
از دست خلیل خود تبر می گیریم

جایگاه قرآن

ماهرخ درستی/تهران

ما را در این آتش بسوزان بهتر از قبل
آماده ی جنگیم، هر آن بهتر از قبل

از بادهای سست و پوشالی غمی نیست
حالم شده طوفان به طوفان بهتر از قبل

معجز به سر دارم به یاد اسوه ی صبر
میگیرمش با چنگ و دندان بهتر از قبل

اینجا خدا را شکر درد عشق جاریست
در خونمان جریان به جریان بهتر از قبل

احوال باران خورده ی مردم چگونه ست ؟
با غیرت و ایثار و ایمان بهتر از قبل

در سرزمین غیرت و مردانگی ها
رفتند قاسم ها به میدان بهتر از قبل

با هر سلاحی تاخته بیگانه اما
هر بار شد اوضاع ایران بهتر از قبل

سوزانده اند آیات قرآن را ولی باز
می‌تابد اینجا نور قرآن بهتر از قبل

در دفتر تاریخ روشن‌تر شد انگار
فرق میان کفر و ایمان بهتر از قبل

مظلوم مقتدر

محبوبه حمیدی / فارس

هوا ابریه بغض بارون شکسته
 همه شاخ و برگای زیتون شکسته
 شکوفه تو چنگ زمستون اسیره
 گل رازقی کنج ایون شکسته
 خزون غنچه ی لاله رو سربریده
 گل از تشنگی خشک گلدون شکسته
 دیگه سایه ای رو سرِ خونه ها نیست
 درختای توی خیابون شکسته
 یه بچه تو گهواره آتیش گرفته
 دو تا دست گهواره جنبون شکسته
 داره شعله از چشم شیطان می باره
 حریم حقیقت رو بُهتون شکسته
 ولی غزه ققنوس عصر ظهور
 اگر چه که بال و پر اون شکسته
 بازم مقتدر مونده این خاک مظلوم
 غرور شبُّ با شبیخون شکسته
 به تک مصرع دست قاسم قسم که
 دیگه شیشه ی عمر صهیون شکسته
 و با سیلی سرخ طوفانُ الاقصی
 حصارِ غم انگیزِ زندون شکسته

نگار رفیعی / چهارمحال و بختیاری

چه نقشه ها کشیده شد که نقشه ات عوض شود
ولی تمام نقشه ها به آخرش که می رسد..
دوباره می رسد به ما، به عشق ما به این وطن
که پرچم تو داده عزتی به زندگی و زن
بخوان به گوش این جهان سرود افتخار را
بخوان که می دهی نشان شکوه و اقتدار را
بین که سر زد از افق دوباره مهر خاوران
فروغ دیدگان ماست، پرچم عزیزمان
بین که خون این همه شهید می دهد گواه
که روزگار دشمنان ماست تا ابد سیاه
و رمز ماست، اتحاد و قلب های ما یکی ست
و پرچم پرافتخار ما به هر کجا، یکی ست
همیشه میهنم قوی و سربلند و همدل است
و زیر بار ظلم رفتنش خیال باطل است
(این شعر ظاهرا به طور ناقص در فایل آمده)

دفاع از انقلاب

داود رحیمی / اصفهان

روزای قفس رو کی یادش میره؟
توی خونه هامون توو زندون بودیم
شب و روزمون سرد و تاریک بود
بهارم که می شد زمستون بودیم

همینجور خبر روو خبر می رسید
همش داغ پشت سر داغ بود
گلامون دونه دونه پرپر شدن
مترسک همه کاره ی باغ بود

چهل سالی میشه شکوفا شدیم
زمستونو از باغمون پس زدیم
با خون گلامون یه رنگ قشنگ
به این آب و خاک مقدس زدیم

توی این چهل سال زخمی شدیم
نمک هم روی زخممون پاشیدن
هزار و یه بار درد دیدیم ولی
یه بار گریه زاریمون و نشنیدن

یه وقتایی هم شب اگه می رسید
شبای بهاری و کوتاه بود
یه خورشید از دست دادیم ولی
شب فتنه تو شهرمون ماه بود

درختی که با خودن دل کاشتیم
باخون جوونامون آبش میدیم
چهل ساله داره تبر می خوره
صدای شکستن ولی نشنیدیم

چهل ساله هر روز پیروز تر
چهل ساله هر سال شاداب تر
بذار اصلا آبو ببندن روو باغ
که ما چشمه میشیم و پر آب تر

درسته یکم سخته این روزگار
درسته همه دورمون دشمنه
ولی مرد روزای سختیم ما
بدونید فردای ما روشنه

اگه دستمون خالی هم باشه، باز
برا حفظ پرچم کفن می پوشیم
خیال کردی این عزت و غیرتو
برای دوتا لقمه نون میفروشیم؟

نمیتونید این عشق و تحریم کنید
ما رو می کشید؟ زنده تر می مونیم
نمی ترسیم از تیرگی های شب
بازم چش به راه سحر میمونیم

از این تاریکی رد میشیم میگذریم
که ما ملت آفتابیم همه
آره! زندگی سخته... اما بازم
پای کار این انقلابیم همه

دیگه چیزی از شب نمونه بین
داره کم کمک می رسه آفتاب
صدامون توو گوش جهان پر شده
جهانی داره میشه این انقلاب داد

جمهوری اسلامی

روح اله عیوضی / تهران

فرمود همانکه تا ابد محترم است
جان دادن ما برای این خیمه کم است
مانده ست هر آنکه با علی می داند
جمهوری اسلامی ایران حرم است

از شعله سبز مانده در سینه شان
بیرون زده دود بغض دیرینه شان
از طایفه آتش و هیزم هستند
رفته است به عزای نسب کینه شان

قاسم

زینب السادات موسوی نژاد / بوشهر

خواستم از تو بگویم ولی انگار نشد
مرهم چشم ترم لحظه دیدار نشد

قلم از حسرت تو روی ورق خوابش برد
آنقدر مست تو شد، شب شد و بیدار نشد

شهر بعد از تو پر از قاسم و اما هرگز
هیچکس مثل خودت، قاسمِ سردار نشد

دستت از دست ابوالفضل حکایت دارد
بعد عباس کسی چون تو علمدار نشد

یوسف از هیبت چشمان تو در چاه افتاد
به یقین جذبه چشمان تو انکار نشد

آسمان از خبر سوگ تو مشکی پوشید
در غمت هرچه که بارید، سبکیار نشد

لاله ها یک به یک از خون تو می روییدند
بعد تو لاله در این دشت، پدیدار نشد

خواستم از تو بگویم ولی اینبار قلم
قدر یک مصرع چشم تو سزاوار نشد



بخش دوم:

اشعار با موضوع بصیرت



غربت فلسطین...

محسن کاویانی / قم

وقتی کسی حالِ دلش از جنسِ باران است
هرجای دنیا هم که باشد فکرِ گلدان است

نسبت به اشکِ دردمندان بی تفاوت نیست
این یک تفاوتِ بینِ حیوانات و انسان است...

بگذار راحت تر بگویم مشکلم این است
این روزها آدم نبودن سخت آسان است

ایرانی ام، عشقِ وطن دارم، برای من
هرجا که مظلومی به خاک افتاده ایران است

از طعنه های این و آن باکی ندارم چون
بحثِ سیاست نیست اصلاً، بحثِ وجدان است

این روزها حالِ فلسطین حالِ خوبی نیست
غزه شبیهِ دختری گیسو پریشان است

سردارمان فرمود که نابود خواهد شد
این پرچمی که خاتَمش ضدِ سلیمان است!

خان ها به خون ها تشنه اند و وقت رزم ماست
هر کودکی که می دهد جان یک فراخوان است

همگامِ مردانِ فلسطین سنگ را بردار
این سنگ فریاد است، امید است ایمان است

این سنگ بغضِ کودکی در بستر خون است
این سنگ آهِ مادری بیتاب و گریان است

از بس فلسطین بت شکن دارد یقین دارم
پایانِ این آتش که میبینم گلستان است

دیگر زمانِ شعر گفتن نیست، باور کن
آن چیز که باید ببخشم پای حق جان است

این غده بیست و پنج سالش رو به اتمام است
ای قدس ؛ اسرائیل دیگر رو به پایان است

فردای روشن می رسد قدری تحمل کن
فردای روشن می رسد هرچند پنهان است...

برای هبه ابوندی^۱ و تمام شعرهای
ناتمامش...

فاطمه عارف نژاد / قم

شب است و غم صدای جیرجیرک‌های بی‌تابی
نه شمعی می‌درخشد کنج ایوانم، نه مهتابی

نشستم شاعر چشمان غمگین وطن باشم
ندارد حرفه‌ام غیر از وضو با اشک، آدابی

دوباره کوچه و خاموشی ویران همسایه
دوباره خانه و کابوس بمباران و بی‌خوابی

دل حوض حیاط از هیبت رگبار می‌لرزد
نمی‌افتد در این دریای خون «ماه»ی به قلابی

^۱ هبه ابوندا شاعر و نویسنده فلسطینی، روز بیست اکتبر (جمعه ۲۸ مهر ۱۴۰۲) در بمباران رژیم صهیونیستی

در خان‌یونس غزه به شهادت رسید.

آخرین توییت هبه این بود:

«شب شهر تاریک است جز درخشش موشک،

خاموش جز صدای بمباران،

ترسناک جز آسایش عبادت خدا،

سیاه جز نور شهدا.

شب بخیر غزه.»

گلوی باغ زیتون از هجوم دود می‌سوزد
مگر باران بیاید ناگهان تا لا اقل آبی...

تدارک دیده غزه شب به شب با خون و خاکستر
برای نوعروسانش چه سرخاب و سفیدابی!

نه برپا مانده در سیل بلا گلدسته‌ای دیگر
نه سالم مانده ناقوس کلیسایی، نه محرابی

تو هم با من بیا ای شعر تا تشییع گلبرگان
اگر که قتل عام غنچه‌ها را برنمی‌تابی

نفس در سینه‌ام حبس است، من موجی اندوهم
شکسته قایم انگار در آغوش گردابی

مبادا لحظه‌ای دل کندن از رویای اقیانوس
مبادا رود ناآرام من تسلیم مردابی...

دل پیراهن سرسبز آخر خون شد و حالا
به قرمز می‌زند روی تنم گل‌های سرخابی

خداحافظ عزیزم! خانه‌ام! جانم! فلسطینم!
که من هم روی دیوار شهیدانت شدم قابی...

غربت

حسن خسروی وقار / قم

اسیر سردی مرگیم، کاش برگردی
نهال زیر تگرگیم، کاش برگردی

شبیه قدس در آوار بی کسی ماندیم
به این امید که یک روز می رسی، ماندیم

گلوی شهر گرفته ست و خانه تب کرده ست
بدون هرم نفس های تو هوا سرد است

سرشک دهقان در مزرعی ملخ زده ایم
نگاه بی ثمری بر درخت یخ زده ایم

هنوز هم سر همسایه در گریبان است
کسی نگفته سلامی به ما، زمستان است...

بگو که سردی دل های سنگ را چه کنیم؟
به سوی باغ پدر سوز جنگ را چه کنیم؟

به دست پرچمی از صلح داشت لشکر ما
نماند جز دو سه انگشت از برادر ما

یکی به خون زد و امضاش پای قطع شده ست
بیا ببین! سندش دست های قطع شده ست

یکی به گوش جهان رفت، اگر شنید مرا
غریب ماندم و مردم، کسی ندید مرا

یکی به رنج مسلمانی ام اشاره نکرد
برای کشتن من شیخی استخاره نکرد

برای کشتن من یک فشنگ کافی بود
نه انفجار، که شیپور جنگ کافی بود
شب شکست می آمد سیاهه ی سكرات
یهود سایه می انداخت بر سر عرفات

از آسمان پی هم مرگ باغ می بارید
به روی شاخه ی زیتون کلاغ می بارید

به سوی پرچم تسلیم باد می آمد
شبی که ما می مردیم، باد می آمد

به زور مرگ شکستیم، تکه تکه شدیم
شب تگرگ نشستیم، تکه تکه شدیم

یکی کرانه شد، از دور ناپدید ولی
منم یکی، یم دور از حصار دید ولی

به تشنگان یم بی آب را نشان ندهید
به خستگان قفس قول آسمان ندهید

اگر که با پدرم نوحه ی هبوط نبود
نوار من پر موسیقی سکوت نبود

منم که مویه شدم خط به خط عزایم را!
چرا نمی شنود هیچ کس صدایم را؟

به رغم بی کسی خانه سوز، می شنوم
خودم صدای خودم را هنوز می شنوم

خودم برای خودم باز خانه می سازم
زمان اگرچه ندارم، زمانه می سازم

برون می آورم از خاک تگّه هایم را
برای گریه ی یک شهر شانه می سازم

به اشک می شویم شعر جنگ را، آن گاه
به شوق او غزلی عاشقانه می سازم

نوار من پر آهنگ شاد خواهد شد
به ساز او می رقصم، ترانه می سازم

به خنده گفت: «دل خوش بهانه می خواهد»
برای دلخوشی او بهانه می سازم

هنوز عطر شب فتح در هوای من است!
هنوز در نفس صبح های های من است

بین که خون وطن در تن من است هنوز
هنوز میهن من... میهن من است هنوز!

جدا نمی کنم از سینه ام هوایش را
شهید داده ام ای دوست! جای جایش را

بگو اگر به تن من ردای مرگ کند
دوباره صبح و شبم را پر از تگرگ کند...

بگو به مرگ زبان تفنگ را بلام
که خط به خط ادبیات جنگ را بلام

قشون نیاید، با پای لنگ خواهم رفت
اگرچه تنها، اما به جنگ خواهم رفت

اگرچه زخمی ام و برنگشته منجی من
گمان نکن از خونم گذشته منجی من!

اگرچه خسته ام و شانه ای پناهم نیست
ولی به دست کسی جز علی نگاهم نیست

به دست خسته تفنگ است، یا علی مددی
«مدد ز غیر تو ننگ است، یا علی مددی»

یادمان

حسن خسروی وقار / قم

جز دست خسته ای کسی امدادمان نکرد
جز دلشکسته ای نفسی یادمان نکرد
مثل غروب غزه در آوار غربتیم
صبحی ز خاک بر نشد، آبادمان نکرد
ساز جهان که گوشه ی بیداد می نواخت
بی ذوق بود و گوش به فریادمان نکرد
در آتشی که صلح به پا کرد، سوختیم
از بند تشنگی نمی آزادمان نکرد
طوفان جنگ می رسد، اما خدای قدس
در سوز مرگ بی جهت ایجادمان نکرد
ما با همیم و گریه به حال همیم ما
ما با همیم، گرچه یکی شادمان نکرد
این اشک ها روایت المعدانی اند
چشمی اگر اشاره به اجسادمان نکرد
این اشک ها سرود پرستار عاشقی ست
می خواند: «اگر که باز دلی یادمان نکرد
من با تو تا تب نفسی هست، مانده ام
گیرم که دست دوستی امدادمان نکرد»

غزه پیروز

مهدی رضایی صرمی / قم

غزه باریکه نیست، پهنایش
بیشتر از تمامی دنیا است

نوجوان مجاهدش اکنون
مثل شیری برابر اعداست

استقامت، جهاد، آزادی
رجز کودکان این پهناست

دشمنش از میان دولتها
دوستدارش قلوب ملتهاست

چشم امید مردمش به یقین
نه به دست بشر، به دست خداست

هرچه صهیون، پلید و کودک کش
غزه اما شرافتش والا است

گرچه در خون تپیده گلهايش
این گلستان همیشه پابرجاست

تا حماسش حماسه می سازد
غزه پیروز جنگ الاقصی ست

تا خدا هست یاور مظلوم
غزه مانند کوه پابرجاست

برای غزه

مهدیه نژاد ابراهیم / تهران

خروش با شکوه تو به پا کرده ست طوفانی
تو صاحب خانه ای در خاک خود جاوید می مانی

فلسطین ای صبورانه ترین تصنیف دوران ها
تو آواز خوش داودی و ملک سلیمانی

شگفتا از تو که تاریخ میبھوت امید توست
پکه از دیروز لبریزی که از فردا فراوانی

سرت بالاست با قنداقه سرخ شهیدانت
برای هر که در سودای آزادیست برهانی

همین امروز هم که برگ روی برگ می ریزی
سرود زندگی داری پر از عطر بهارانی

به زودی شاخه زیتون دوباره سبز خواهد شد
میان باغ هایت میزبان روزه دارانی

و روزی در حیاط قدس، این رؤیای شورانگیز
به صبحی عهد می بندی، نماز جمعه می خوانی

برگزیده قوم شیطان

سیده اعظم حسینی / فارس

صدا پژواک یک زخم است و با تکرار برخیزد
 دعا کن کودکش از زیر این آوار برخیزد
 کمی از خنده های کودکش را جمع خواهد کرد
 اگر این سقف قدری پا شود دیوار برخیزد
 دلش تنگ است... کو آن کودک نوپا که در خانه
 بیفتد بر زمین هر بار و هی هر بار برخیزد
 به یاد ناله های مادری در پشت یک خیمه
 که شاید کودکش با خواهش و اصرار برخیزد
 که مادر بود... عبا را دیده بود... اما دلش می خواست
 علی در دست گیرد گوشه دستار برخیزد
 دوباره قصه ی قنداقه های خالی خونین
 بگو "عباس برگردد" بگو "مختار برخیزد"
 صدا زخمی گلو زخمی حکایت مو به مو زخمی
 بگو از لابلای زخم ها سردار برخیزد
 کنار روضه ی اسباب بازی های بی کودک
 دعا کن زودتر دنیا شود بیدار برخیزد
 نه با سازش، نه با نرمش، نه با خواهش، نه با کرنش
 که غاصب باید از هر خانه با اجبار برخیزد
 کی اند این پربهانه قوم خودخواه و لجوجی که
 پی تهدید آنها کوه با اخطار برخیزد

کی اند این وارثن حنجر گوساله ای زرین
که هر صوت از گلویشان شوم وناهنجار برخیزد
چنان کودک کش و وارونه گو بودند از اول
که گرگ از دستشان با زوزه ی انکار برخیزد
بگو با برگزیده قوم شیطان می رسد روزی
که از هر ریشه قنداقه صدها دار برخیزد
بگو خیبر نشین! دل خوش به این بارو نکن باشد
به زودی ذوالفقار حیدر کرار برخیزد
بترس ای ریسمان سحر! ای موهوم پوسیده
که تنها شیرخوار مانده موسی وار برخیزد

آزادی قدس شریف

حسن صیاد / تهران

زمین گرفته دلش پاک در هوایت قدس
نمی رسد به کسی جز خدا صدایت قدس

هنوز حرمه ها با سه شعبه منتظرند
و عمر کوتاه اطفال کربلایت قدس

حقوق ضدّ بشر، سازمان چند ملل
که بسته چشم به داغ سه ساله هایت قدس

بدون شائبه لایمکنُ الفِرار از عدل
سقوط و ذلت ظلم است خون بهایت قدس

شکوه واهی طاغوت و جیت خواهد ریخت
که وعده داده به مستضعفان خدایت قدس

چه زود پیش تو آلاله ها به صف باشند
در آن نماز که برپاست در نهایت قدس

بصیرت

هادی ملک پور / تهران

برای رژیم کودک کش صهیونیستی

ای ویژه تر از همه خبرها مرگت
دیروز جنایت تو فردا مرگت
خونی که تو از من به زمین ریخته ای
سیلی ست که می برد تو را تا مرگت

صبرم که نوید می دهم فردا را
آزادی قدس و مرگ صهیون ها را
حتی شده باید که به خون پاک کنم
این لکه ی ننگ نقشه ی دنیا را

برای غزه

ای غزه تو را نوشته ام با خونم
از جرگه روبه صفتان بیرونم
بغض است سراسر وجودم خشمم
من منتظر نبرد با صهیونم

در غزه ی چشم توسخن پیچیده
در باغ تو بوی سوختن پیچیده
سنگ است دلی که نشکند از داغت
ای غنچه ی سرخ در کفن پیچیده

با دست بریده هم تیر خواهم شد
خون جگرم که شعله ور خواهم شد
آن قصه زخمی که ندارد پایان
هرچه بزنند بیشتر خواهم شد

دشمن شناسی

سید علی بهشتیان / تهران

عجب قیامتی شده! شبیه دشت کربلا
رباب روضه خوان شده در این ضیافت بلا

ستاره ای که نحسی اش، هجوم برده بر زمین
به خون نشانده لاله ها، یکی یکی دو تا دو تا

به هر طرف که بنگری، فرشته ایست غرق خون
که می رسد به دادشان؟ بجز دعا و ربنا؟

چه جلوه ها که دم به دم شکفته شد در این سرا
به هر قدم رشادتی، ز هر طرف حماسه ها

گلوی شیرخواره ها، مقابل سپاه شر
نبرد نیکی و بدی، تقابل اراده ها

تن لطیف قاصدک، گرفته بود رنگ خون
که تا برد به آسمان، گلایه از زمانه را

کنار گوش قاصدک برادرش نشسته بود
و داد او شهادتی، به وحدت خود خدا

جوان سرو قامتی، به خط اهرمن زده

سیاوش است این جوان، سیاوش است و شعله ها

به هر طرف که می روی، نگاه تو به تکه هاست
حروف عشق بر زمین، مقطعه! جدا جدا

گریو کودکان خموش، ندای العطش به گوش
نگو به غزه غزه و بگو به غزه نینوا

در این ضیافت بلا، بسوز و هم بساز تو
که تا مس وجودمان شود به ابتلا طلا

تمام این اشاره ها، تمام این کنایه ها
نوید صبح می دهد برای حجت خدا

طوفان به پاست

سید مهزیار ستوده / تهران

ای غزه غرق خون شده دل ها برای تو
رنجیده زین حکایت پُر ماجرای تو
گرگ و شغال باز به چنگال بی هوا
افتاده روی جان و تن بچه های تو
هر روز می کشند و به هر شام می درند
در باغ وحش، تازه شده زخمهای تو
از داغ غنچه های تو ناراحتم ولی
حس امید می دمد از روشنای تو
تاریخ شاهد است فلسطین عزیز ماست
قدس شریف منظره ی کربلای تو
آتشفشان غیرت تو استوار کرد
بر آسمان غزه و حیفا بقای تو
قوم جهود شد نگران از اراده ات
آتش گشوده سمت شفاخانه های تو
غاصب تر از همیشه شد و احم و تخم کاشت
سر باز میکند ز جهان دانه های تو
بالا بگیر مشّت گره کرده را ببین
خواهد پرید رنگ رُخس با صدای تو
دنیا هماره دار مکافات کارها ست
خورشید پشت ابر نماند از وفای تو
بیدار شد زمین و زمان در مقاومت
پیر و جوان و مرد و زن از ابتلای تو
هر ظلم رفتنی است ولی ماندنی شود
در سرزمین مادری ات جای پای تو

طوفان الاقصی

سیده اعظم حسینی / فارس

با ادای احترام به شاعر تونس، ...
 به صبح سوارانِ عزم و ثبات
 که "از نیل" سرمی زند "تافرات"
 که قاموس این است در کائنات
 "اذا الشعبُ یوما اراد الحیاة"
 فلا بدّ ان یتستجیب القدر"
 به هنگامه هایی که طوفانی اند
 صبور و بلندند؛ "جولان" ی اند
 شروع اند و در خطّ پایانی اند
 که در امتداد "سلیمانی" اند
 "وهم استلذّوا رُکوباً لخطر"

سبک سیر مردانِ طوفان نژاد
 که همزاد سنگ اند و آینه زاد
 نوید بهارند در انجماد
 به زیتون در هجمه ی تندباد!
 به زیتون د ر ازدحام تبر!

بگوباسرانِ سکوت و درنگ
 سرانِ تماشاگرِ سوگ و سنگ
 برادر نماهای تغییرِ رنگ

که اف باد بر زندگانی به ننگ!
 "وَمَنْ يَقْنَعِ الْعَيْشَ عَيْشَ الْحَجَرِ!"
 بگو پشت این تارهای خیال
 نفس میکشد عنکبوت زوال
 به آیات منصورِ اذنِ قتال
 که "مَنْ لَا يُحِبَّ صُعُودَ الْجِبَالِ
 يَعِشُ أَبَدًا دَهْرٍ بَيْنَ الْحُفَرِ"

به باغی که بالیده پشتِ غبار
 به هرشاخه ی در مصافِ حصار
 به هفتاد سال انتظار بهار
 رسیده "فَجَاسُوا خِلَالَ الدَّيَّارِ"
 بلنداست غوغای "اَيْنَ الْمَفْرِ"...

بگو کودکِ فصلِ هفتادمین!
 تورادیده ام روزگاری جز این
 سحرگاهِ بی گنبدِ آهنین
 که میچینی ازشاخه "زیتون" و "تین"
 "وَسَحَرَ الزُّهُورِ وَسَحَرَ الثَّمَرِ"

شبی پشتِ خوابِ شبِ اندودها
 ورقهای بربادِ "تَلَمُود" ها
 و خاکستر سرد نمرودها
 زمین میرسد دست موعودها
 سلامٌ على قائمِ المنتظر....

غرقه طوفان

هادی قاسمی / تهران

ا بریم اگر تشنه باران شده باشد
دستیم اگر غرقه طوفان شده باشد
سبزیم اگر سرخ عطش، زرد بیابان
یا برف شب سرد زمستان شده باشد
ما مرد جهادیم و نباید که ببینیم
این خاک پر از خاطره ویران شده باشد
در سینه ما عشق بزرگی ست، عجب نیست
با عشق اگر جسم وطن جان شده باشد
فانوس شب گم شدگانیم و نباید
دریا زده حادثه حیران شده باشد
شوریم و دل آشوب اگر آنی سر مویی
گیسوی تو ای خاک پریشان شده باشد
در مکتب ما آینه ها زنده ترینند
حق دارد اگر سنگ هراسان شده باشد

وحدت

محمد شکری فرد / آذربایجان شرقی

هر گوشه ی این خاک چنان جان و تن ماست
 این بیرق افراشته روزی کفن ماست
 باید که به پای وطن از شوق می افتاد
 ننگ است اگر امروز سری بر بدن ماست
 آنی که شهیدانه سر از جسم جدا شد
 بشکوه ترین ثانیه ی زیستن ماست
 در راه تعالی وطن هم قسمانیم
 ایران وطن من، وطن تو، وطن ماست
 بی شک که سر شیعه و سنی جدلی نیست
 عشق به علی(ع) مظهر یکدل شدن ماست
 از کینه ی صهیون چه هراسی ست که اکنون
 هر ماذنه ای بازوی خیبرشکن ماست

وحدت اسلامی

داوود رحیمی / اصفهان

رها کن این زمین را، آسمانی مشترک داریم
 جدا از این هیاهو، ما فغانی مشترک داریم
 همه هم میهن عشقیم مرزی نیست بین ما
 در این جغرافی در هم جهانی مشترک داریم
 حراج غیرت است و ما خریداران انصافیم
 در این آشفته بازاری دکانی مشترک داریم
 اگر در کشور و مرز و مکان هم اختلافی هست
 زمان از ماست چون صاحب زمانی مشترک داریم
 سر این سفره ی دنیا که زهرا گسترانیده
 گدایانیم و با هم لقمه نانی مشترک داریم
 ازین آتش که عشق مرتضی در جانمان انداخت
 به سوی دشمنان آتشفشانی مشترک داریم
 به مهر تربت ارباب بی سر، سر فرود آریم
 ازین رو، روی پیشانی نشانی مشترک داریم
 اگر پیکر به هر رنگ و نژاد و هیتی باشد
 به پای عمه ی سادات جانی مشترک داریم
 هرات و غزه و جولان و آبادان و خان طومان
 عناوین مختلف، هم میهنانی مشترک داریم
 به یک قرآن و یک پیغمبر و یک قبله دل بستیم
 تفاوت هست، اما آرمانی مشترک داریم
 هرات و قدس یا صنعاء، گرفتارند و اکنون ما
 نبردی مشترک با دشمنانی مشترک داریم

چه فرقی می کند ظالم یهودی یا عرب باشد
که ما در پاسخ ظلمش زبانی مشترک داریم
عراقی، سوری و لبنانی و ایرانی و افغان
به سمت قلب امریکا کمانی مشترک داریم



بخش سوم:
اشعار با موضوع خانواده



حجاب و عفاف

حسن صیاد / تهران

چقدر رشک برانگیز می‌شود حالت
که آبشار می‌افتد به پای اجالات

به احترام تو می‌ایستند حجب و حیا
وقار دست به سینه، شکوه دنبالت

تو آن بهشت عزیز و بلند مرتبه‌ای
که دست پست جهنم نکرده پامالت

خدا به همسر فرعون و «نَجَّی» هایش
نگاه کرد و به «رَبِّ ابْنِ بَيْتَا» «إِذْ قَالَتْ»

تو نیز وارث کوثر شدی به روی زمین
که آشنای سپهر است روح سیالت

و ابر زیر قدم تو می‌فروشد فخر
دمی که چادر زیبات می‌شود بالت

والا مقام خانه

بوسیدنی محض تبرک، چهره ای خندان
رد کردم ت هر صبح از آینه و قرآن

می بینمت می ریزد از چشم خدا رحمت
شکر خدا هم سقف هستم با تو ای باران

چون تکیه دارم من به چشمانت، دلم قرص است
ای گم شده در هیبت و آرامشت طوفان

آبی تکان در دل نخواهد خورد تا داری
در حمله ی صد موج مشکل دست بر سکان

از یمن تاج و تخت تو بانوی دربارم
ورنه که یک ویرانه است این مُلک، بی سلطان

با تکیه بر کوه است اگر هر رود شد جاری
این زندگی دارد به لطف بودنت جریان

مشکل گشا

هر آنچه حرف مردم بود را کردم رها مادر
 به شوق امر رهبر بود آوردم تو را مادر
 نمی ترسم من از سختی و بی خوابی و بی پولی
 توکل بر خدای آیه های هب لنا مادر
 اگر موجم اگر دنبال طوفانی پر از رنجم
 خدا را دیده ام چون در میان رنج ها مادر
 عزیز خوردنی! سیر از تماشایت نخواهم شد
 همین یک دو وجب قد و دو چشم و دست و پا مادر
 نخود چشمی که دارد می کند من را نگاه ای جان!
 دوتا لپ خمیری را فشردم ای خدا! مادر
 بخند از خنده ات گل‌های گلدان را شکوفا کن
 بخند ای پسته ی آجیل من، مشکل گشا مادر
 پریدم نیمه شب از گریه هایت باز آرامم
 که تو تهلیل می گویی موذن، خوش صدا، مادر
 بخوان با گریه ات از روضه های طفل شش ماهه
 بخوانم من برایت قصه های کربلا مادر
 دمیدم توی گوشت قاصدک! لالایی شب را
 برو پر کن تمام شهر را از این نوا مادر

آسمان نورد

فاطمه مصلحت جو / تهران

کوبید پا میانه ی مین ها دوباره مرد
 با رمز یا علی شده هنگامه ی نبرد
 جارو کشید دامن زن فرش خانه را
 پر شد اتاق، از گل سرخ و سفید و زرد
 سنگر تکاند شانه ی پر سنگ خویش را
 آن مرد خاک خورده به سنگر کمین که کرد
 زن یک نفس گرفت و به آینه گفت : ها
 گم شد میان عطر نسیمش غبار و گرد
 زن پیشبند بست و تمام ظروف شست
 تا مرد تیر خورده کشی بست روی درد
 یک جرعه مانده بود برایش که قمقمه
 افتاد و ریخت روی زمین چکه آب سرد
 زن آب داد بر دل گلهای باغچه
 شبنم نشست در رگ هر غنچه فرد فرد
 فندک زد و اجاق شد از شام غرق نور
 رنگین کمان کشید به شبهای لاجورد
 شلیک کرد مرد و با رد تیر او
 دشمن شد از تمامی اسلام ناب طرد
 اجر جهاد داده خدا کار هر دو را
 با این حساب هردو شدند آسمان نورد

فرزند آوری

محسن کاویانی / قم

در بُتجه ی مادرِ بزرگم سالها پند است
روی لبِ او چارقل، او بوی اسفند است

او باصفا تر از حیاطِ خانه ی خویش است
با حوض و ایوان و هوا عمریست خرسند است

با آیه ی هفتاد و چار سوره ی فرقان
از بس عَجین گردیده خیلی آبرومند است

همواره مادر بودنش را شُکر می گوید
دار و ندارش یک شهید و هشت فرزند است

امشب کمی از حرف هایش را غزل کردم
دیدم که در کشفِ مضامین یک هنرمند است

پرسید : مادر جان زنت خوب است و فوراً گفت
خوب است حتما که لبَت لبریزِ لبخند است

پرسید : مادر جان بریزم چای لاهیجان؟
مادر بیا این نقل ها مالی نپاوند است

مادر اگر چه زندگی گاهی پُر از تلخیست
فرزند آوردن برای چایتان قند است

می آورد با خود همیشه روزیِ خود را
هر کودکی یک هدیه از سوی خداوند است

بابا بُزرگت را خدا رحمت کند گُل بود
مردان حالا را نبین اخلاقشان گند است!!!

کی خواستم از او طلا؟! بر گردنم عمریست
تسبیح تربت بهتر از صدها گلوبند است

در سفره ی ناچیزمان لبخند بود و شکر
مادر چه فرقی میکند یک دانه نان چند است؟!

آری گرانی هست، مُشکل هست... میدانم
اما خداوند جهان دائم خداوند است

در آن یقینا رزق و روزی بند می آید
شهری که از فرزند آوردن گله مند است

سقط جنین راه جنان را بست مادر جان
بی خنده ی نوزاد دنیا ناخوشایند است

مادرِ بزرگم با علی گفت و سپس پا شد
گیسو سپیدی که خودش یک پا دماوند است

او پیشِ ما می خندد اما خوب می دانیم
از کربلای چار چشمش رودِ ارونَد است

عکسِ شهیدش را نگاهی کرد و با او گفت
پنجاه سالَت شد عزیزم! هشتِ اسفند است...

تضادهای مشتبه

زهرا کریمی / تهران

نه اینکه عاشقت نبوده‌ام
 نه اینکه در دلم، شکسته‌ای
 فقط بگو میان «دود» و «درد»
 کجای بخت من نشسته‌ای؟

فقط بگو درست؛ بشنوم
 کلام تو بریده و یخ است
 شروع این همه کلافگی
 سر همان غرور و یک «نخ» است!

تو زنده‌ای و یا که مرده‌ای؟!
 شدی شبیه سایه، یک شبه
 چقدر خوف می‌کند دلم
 از این «تضادهای مشتبه»

چقدر بی پناه مانده‌ام
 چقدر شانه‌ات «مُردد» است
 کسی که تکیه داده‌ام به او
 هر آن؛ دچار ریزشی مجدد است!

شریکِ روزهای خوب و بد
 برات درد دل سروده‌ام

نه این که از دلم تو رفته‌ای
نه این که عاشقت نبوده‌ام...

هنوز هم خدا، همان خداست
اگرچه هم‌نشین غم شدیم
نبوده بی‌دلیل و حکمتش
که ما دوتا «لباس» هم شدیم

منجی حق

لیلا محمودی / تهران

خواب دیدم، دیده ام بینا شده
 خاک ایران وادی سینا شده
 همچو گلشن کشورم ایران زمین
 می درخشد در جهان و سرزمین
 دشت وهامون چون گلستانی شده
 کشورم ایران بهشتی نو شده
 همگان خندان بسان غنچه ها
 سبز و خرم مردمان شهرها
 خواب دیدم لحظه ها رخشان شده
 حجت حق منجی انسان شده
 بوی مهدی می تراود بر زمین
 روی مهدی برده دل از مسلمین
 رهبر شایسته ایران زمین
 در رکاب نو گل زهرای دین
 مرکز حکمش همین تهران بود
 شایدم شیراز و یا زنجان بود
 آسمان روشن ز مهر روی او
 سرو هم شرمنده از اندام او
 خواب دیدم ظلم ها بر باد رفت
 از جهان درد و غم و بیداد رفت
 مسلمین خندان ز مرگ غاصبان

جشن ها برپاست در کون و مکان
لحظه ها از معنویت پر شده
در زمین هم بی حجابی گم شده
گوهر آدم ز عطر ستر و حجب
می درخشد همچو اختر خود ز قرب
می نمودم شکر ایزد را هزار
که بدیدم آن مه زیبا نگار

عفاف و حجاب

سیده اعظم جلال زاده میدی / یزد

از باغ شنیدیم شکوفا شدنت را
با زمزمه ی صبح، هم آوا شدنت را

از چشمه گرفتیم سراغ تو و دیدیم
در پیچ و خم کوه، گوارا شدنت را

از شاخه ی پنهان شده در برگ، بیاویز
تا خلق نبینند فریبا شدنت را

با باد هم آغوش نشو تا که نخوانند
در گوش فلک قصه ی زیبا شدنت را

رخ از رخ آئینه بپوشان که مبادا
تکرار کند لحظه ی گیرا شدنت را

بی دامنه ای تا که همه قدر بدانند
در حسرت فتح تو تماشا شدنت را

بگذار لب پنجره ها بسته بماند
بر باد مده لحظه ی تنها شدنت را

از دامن تو مرد به معراج رسیده
یعنی که خدا خواسته دریا شدنت را.

ماهرخ درستی / تهران

داش مشتی، غیور، جان بر کف
چشمهایش پر از شکوه و شعف

میدرخشد میان دستانش
یک ستاره به نام در نجف

مرد جنگ است و سنگرش عشق است
هر کجا حرف حق شده، در صف

از همان کودکی گذاشته است
چادری را سرم شبیه صدف

با وجودش درون من زنده ست
عطر ایمان و اعتقاد و شرف

هر کجا گم شدم فقط دیدم
ایستاده پدر کدام طرف...

خانواده

ماهرخ درستی / تهران

گرمی خانه از ترانه ی توست
از تکاپوی گرم چانه ی توست

بچه گنجشک ناز و کوچک من
فکر و ذکر من آب و دانه ی توست

پر بکش بین باغ روسری ام
صحن آغوشم آشیانه ی توست

ماه چادر نماز من هر شب
شاهد بزم شاعرانه ی توست

افتخارم از این چه بهتر که
چادرم آسمان خانه ی توست

در گوشم چه گفت دردانه ؟
بلبل خوش صدای پرچانه

باز آمد صدای قلک او
تق تق سکه های اندک او

عزم رفتن به یک سفر دارد
ابر دلتنگ بادبادک او

به چه عکسی نگاه کرده که باز
گریه کرده بخار عینک او

پا به پایش گریسته اما
چشم دریایی عروسک او

نامه ای را به بادبادک داد
دست ناز و سفید و کوچک او

چشم هایش دوباره غم دارد
مثل ابر بهار می بارد

خیره بر دوردست دخترکم
روبرویم نشست دخترکم

شال مشکی کوچک خود را
روی سر تا که بست دخترکم

چانه ی کوچکش کمی لرزید
بغض خود را شکست دخترکم

از غم و گریه هاش فهمیدم
به شما دلخوش است دخترکم

رو برویم نشست با غصه
گفت تربت به دست دخترکم

مامانی چادر و عبا میخوام
اربیین، راه کربلا میخوام

فرزندآوری

ماهرخ درستی / تهران

دوست دارم که مادری باشم
با صلابت، پر از شکوه و غرور
مثل ام البنین فدایی عشق
مثل ام وهب شجاع و صبور

سهم من از تمام مادری ام
دختری کوچک است در دنیا
دوست دارم خدا به او بدهد
خواهری یا برادری زیبا

زیر طاق اتاق خانه ی ما
دور از هر چه خستگی و بدی
مُهر و تسبیح کربلا شده است
دلخوشی های یک دهه نودی

دخترم تا ابد بماند کاش
در صف عاشقان پاک و غیور
کاش در کشورم زیاد شود
با همین کودکان، سپاه ظهور

تازگی ها که چادری شده است
شده حُسن و وقار خانه ی ما
کاش که تا ابد نگه دارد
حرمت روسری و معجر را

آرزو میکنم خدا یک روز
بدهد باز هم به من فرزندی
پسرانی مدافعان حرم
دخترانی شریف و غیرتمند

قطره هایی به وسعت دریا
عاشق و مست و جان فدای حسین
دوست دارم که نامشان باشد
گریه کن های روضه های حسین

دعا کن پدرم

محمد زنگار کی / قم

پدرم

سیل دشواری عمرت به کجاست

قایقی ساخته ای

و نگاهت به خداست

نیمه شب به نماز

ودر آن آرامش

ناخدایش که خداست

تو دعا کن پدرم.

ومسیری که باید بروم

دست هایم خالیست

راه من طولانیست

دعا کن پدرم

توشه ای نیست که با خود ببرم

و در آن بقچه راهم

کمی اشک

به همراه قنوت بگذار

و دعا کن پدرم

راه عمرم تاریک

کمی از نور وجودت بگذار

در چراغ دل من

یا دعای شب خود را بگذار

مژده ای با تردید
وپدر بودن من در راه است
این دلم بی تاب است
دعا کن پدرم
جرعه ای درد برایم بردار
از لب رود ترک های کف دستانت
ودر کوزه صبرم بگذار
ودعا کن پدرم

چادر خاکی

داود رحیمی / اصفهان

مدعی های عشق بسیارند
 پای عشق علی، مرام یکی است
 فاطمه ایستاد این یعنی
 مرد و زن سهمش از قیام یکی است

پای حق، پای دین وسط باشد
 مرد و زن فرق دارد آیا؟ نه
 با خودت یک حساب ساده بکن
 مرد این جنگ می شوی یا نه؟

جنگ، جنگ حیا و عفت شد
 جنگ باور، عقیده و ارزش
 جنگ، جنگ است و مرد می خواهد
 مرد مثل شهیده آرامش

مرد میدان عشق زهرا شد
 زیر لب گفت یا علی مددی
 فاطمی بود و عاشق حیدر
 حیدری بود «فاطمه اسدی»

پای عشق علی چه زن ها که
 مرد و مردانه قد علم کردند

مادرانی که فاطمی بودند

پسرانی حسینی آوردند

خانه خط مقدم جنگ و

مادران مرد این نبرد شدند

کودکانی که تربیت کردند

دل به میدان زدند و مرد شدند

خواهران و برادران عزیز!

جنگ، امروز بین خانه ی ماست

لشکر آخرالزمانی ها!

وقت جنگ دلاورانه ی ماست

خواهرم! چادری که پوشیدی

قبل ازین بوده بر سر زهرا

با همین چادر سیاه بمان

در سیاهی لشکر زهرا

چادرت سنگر است دقت کن

که شبیخون به سنگرت نزنند

دشمن از باور تو می ترسد

تیر شبهه به باورت نزنند

مرد میدان اگر به خاک افتاد

عرصه ی جنگ همچنان برپاست

کوچه بازار جبهه‌ی جنگ و
چادر اکنون لباس رزم شماست

نهضتی که به ما رسید امروز
از مدینه شروع شد، از در
پشت در مادرم زمین افتاد
تا بماند قیام پیغمبر

پرچم شیعه چادر زهراست
چادری که به روی خاک افتاد
هم در آن کوچه، هم زمانی که
پیش آن جسم چاک‌چاک افتاد

چادر خاکی همین مادر
پرچم انتقام خواهد شد
با نوای خوش انالمه‌دی
درد شیعه تمام خواهد شد

مادر

محمد زنگار کی / قم

و خدا مهر تو را داشت به قلبش ز ازل
مثل آن مهر که دارد دل حافظ به غزل

همه ی عرش به ذوق آمد از این زیبایی
سجده کردند ملائک همه بی شر و جدل

میم مادر مَثَل نقطه بسم الله است
الف قامت او دال شد آری چو مَثَل

هرچه ضرب المثل از او بنویسند اما
نه مثل داشت نه مانند نه همتا نه بدل

آفرین گفت خدا نیز به خود بعد از تو
آفریده است خدا از گل روی تو غسل

چادری ها

امیر یزدی / قزوین

از تیار نسیم و بارانند
چادری ها که در خیابانند
هم ردیف حبیب و سلمانند
چادری ها که در خیابانند
ظاهر دین شکوه شوکتشان
مایه فخر و جاه و عزتشان
و نشان غرور و غیرتشان
بهترین شکل یک مسلمانند
چادری ها که در خیابانند
چادری ها که در خیابانند
هر زن چادری علم دارد
بیرق مشکی حرم دارد
پوشش خوب و محترم دارد
چون که ناموس مهد ایرانند
چادری ها که در خیابانند
اذیت می کند کنایه درست
که نوشته است اهل عرفانند
چادری ها که در خیابانند
وای اگر چادر از سرش بکشند
تاری موئی ز دخترش بکشند

خط جرحی به پیکرش بکشند
بانوان در سکوت می مانند؟
چادری ها که در خیابانند؟
بر قرارند اگر که کم هستند
استوارند اگر که کم هستند
پایدارند اگر که کم هستند
اهل رزم میان میدان اند
چادری ها که در خیابانند

باده ی صبر

ابراهیم شیری / یزد

تا لب به گفتن باز شد پیش مقام فاطمه
 ناگه کلامم گم شود اندر کلام فاطمه
 شاگرد اول می شود در درس یاری علی
 هر کس که زانو می زند پیش مرام فاطمه
 گویا نماز شب فقط او را سزاوار است و بس
 تا عرش بالا می رود ذکر مدام فاطمه
 ام الحسن ام الحسین ام اییها کوثر است
 عالم همه مدیون او، شیعه غلام فاطمه
 محبوبه ارض و سماء بی شک بتول اعظم است
 حبّ علیّ مرتضی خورده به نام فاطمه
 زهرا به مظلومیتِ حیدر نظاره می کند
 حیدر درون کوچه ها غرق قیام فاطمه
 گر چه نمی گوید کسی عرض سلامش را جواب
 دلخوش شده حیدر به یک عرض سلام فاطمه
 صدیقه زهرای حق قبرش نهان گشته ولی
 با خشم معنا می شود این اهتمام فاطمه
 آخر نمی آیی دگر ای وارث خیر البشر
 تعجیل کن تعجیل کن در انتقام فاطمه

ما را بنوشان از غم و از باده صبر علی
جام علی هم می شود، لبریز جام فاطمه
آخر به پایان می رسد عمر هزارخوش سخن
ذکر علی هم می شود فصل الختام فاطمه

باغ خانه ما

سیدمهدی موسوی / همدان

شبیهِ آبی دریای بی‌کران هستی
کبوترانه پریدم تو آسمان هستی

تو در نجابت و پاکی و مهربانی و عشق
نمونه‌ای و شبیه فرشتگان هستی

شمیم خانه‌ی من باتو می‌شود خوشبو
تو از اِهالی گل‌های ارغوان هستی

اگر اِهالی این خانه مثل گل شادند
درون باغ، یقیناً تو باغبان هستی

شبیهِ حسِ خوش چتر، زیر باران‌ها
برای زندگی‌ام مثل سایه‌بان هستی

دلَم گرفته از این جا بیا که پر بزیم
تو هم، کبوتر دلتنگِ آستان هستی

سنگر حجاب

عصمت زرچینی / تهران

ای کاش می شد زندگی از سر بگیریم
راهی به سوی مقصدی دیگر بگیریم

ای کاش می شد پرده افتد از دو دیده
تا از خدا پروا کنیم و پر بگیریم

آرامش و صدق و صفا در جان بجویم
از حضرت حق چشمهای تر بگیریم

از غیرت و عشق و حیای این شهیدان
بر این دل خسته کمی باور بگیریم

اهل و نفاق و خدعه را رسوا نماییم
درس حجاب از حضرت کوثر بگیریم

آری تمام روضه زهرا همین است
در خانه حجب و حیا سنگر بگیریم

میر رامین هاشمی / آذربایجان غربی

چه آتشیست رسیده به آسمان غزل
 کدام غصه سکوتش شده زبان غزل
 سخن به پرده بماند غم بزرگی هست
 که داغدار غمش گشت خاندان غزل
 کسی که حرف دلش را به یاس ها می زد
 کسی که از نگرش سرخ شد لبان غزل
 کسی که حضرت سبحان به او قسم می خورد
 کسی که مادر بابا و خطبه خوان غزل
 کدام نقطه ی ثقلی جز او جهان دارد
 که دور او بزند چرخ کهکشانش غزل
 چه استعاره نابی بهانه خلقت
 که جبرئیل به نامش قلم زنان غزل
 ولی امان ز غریبی امان ز بی یاری
 که بعد حضرت بابا شده خزان غزل
 چه اتفاق مهیبی چه حرف های مگو
 که کوچه کوچه غریبی شده نشان غزل
 صدای پای کسی را که سایه اش سنگین
 شنیده اند غریبان و اهوان غزل
 خدا کند که کسی را خبر نباشد تا
 نبیند این ستم و ظلم توامان غزل!
 درون کوچه ی تنگی که حجم ان خفه بود
 به درد می کشد ان صحنه این جهان غزل
 گمان که دست کسی زخم بر شقایق زد

جسارتی که به هم ریخت اشیان غزل
 چه شد که پیکر کوچه شکست یک باره
 چه صحنه ای که در آورد درد، جان غزل
 به سیب و اینه ها، درد کوچه هی گر کرد
 ز آتشی که در افتاد بر کیان غزل
 صدای ناله ی دیوار و درب می پیچید
 به گوش مردم شهر و به استخوان غزل
 چرا دوباره شقایق ؟ چرا دوباره ؟ چرا ؟
 که داغ جان پسر دید باغبان غزل
 عجب که عالم امکان هنوز پابرجاست
 ز غربتی که اجین شد به داستان غزل
 ولی ز کوثری او جهان نپاشیده
 که گرد چادر مادر شده امان غزل
 چه رحمتی متکثر شد از عنایاتش
 چنانکه عطر رهان از گلابدان غزل
 همه به گرد وجودش طواف می یابد
 حریم امن خدا بر جهانیان غزل
 به حرف می کشم او را و او سکوت ... و من ...
 و شکوه ای نشنیده کس از دهان غزل

عفاف و حجاب

علیرضا شیخ جعفری / کردستان

ای خواهرم نشانه ایمان حجاب توست
 کوبنده ترزخون شهیدان حجاب توست
 زبینه تر زچادرتونیست زینتی
 تابنده ترزلؤلؤ و مرجان حجاب توست
 دروازه واژه های اصول و فروع دین
 تاکید آیه آیه قرآن حجاب توست
 الگوی توست دختر پیغمبرخدا
 سیمای مهربانوی ایران حجاب توست
 درآستان عشق که جای بهانه نیست
 دانی که خونبهای شهیدان حجاب توست ؟
 مردان قسم خورند همه برمهرمادران
 بالله کلیدروضة رضوان حجاب توست
 ای خواهرم عفاف توسدی است برفساد
 زنجیر و غل به گردن شیطان حجاب توست
 تفسیر آیه آیه عشق است نام تو
 ای زن صفای عالم امکان حجاب توست

گل باغ جنان

مریم رحمانی نسب / خوزستان

جا مانده رَدِّ مهر خدا روی دامنم
عطر و گلاب می‌چکد از دست و گردنم
وقتی خدا دو چشم مرا می‌کشید گفت
پیکر تراش و خالق این بهترین، منم
خندید و گفت تازه بمانی گل بهشت
زیرا تویی قشنگی این باغ و گلشنم
پس می‌شوم همیشه نگهدار خویش چون
من تُرد و نازکم، گل باغ جنان، زنم

فاطمه

سقا واحد / تهران

خدا اشاره می کند به مصطفای فاطمه
که عرش لرزه ورگند صدای پای فاطمه
بروتوشیعه علی به خاک تشنه بوسه زن
که خاک بوسه می زند به جای پای فاطمه

محمد وعلی نبود اگر نبود فاطمه
بجز علی نمیرسد کسی به پای فاطمه
بین که سجده میکند تمام عرش کبریا
چه خلقتی که خلق شد فقط برای فاطمه

زمین نظاره می کند زمان نظاره میکند
که استجابت دعاست با دعای فاطمه
فلک هزار می شود، ستاره بار می شود
جهان دیگری شود پر از صفای فاطمه

شب از صدای فاطمه دگر نخفت تابه صبح
نخفته گشته یک شبی تب صدای فاطمه
فرشته سجده میکند بر آستان قدسی اش
شبی که بر زمین رسد قد رسای فاطمه

هنوز ناله علی ز چاه می رسد به گوش
علی نظاره میکند به کبریای فاطمه
نگفت واحد این سخن که با زبان دل شنید
صدای خنده علیست خنده های فاطمه

نامه ای به دخترم

حامد انتظام / قم

دخترم زندگی پر از رنگ است
صورتی سبز و قرمز و زرد است
روزی از روزهای آن شادی
هفته و ماه و سال آن درد است

اگر عاشق شوی گریزی نیست
می مکد مغز استخوانت را
گاه باید به رگم میل خودت
بسپاری به نیل جانت را

گاه باید بسازی از جانت
نردبانی برای چیدن ماه
هم بتابی و هم بتابانی
تا نیفتد ستاره‌ای در چاه

گفتم از درد و درد یعنی تو
گفتم از درد و درد یعنی من
نه من بی خیال و هرجایی
نه تو با لاک و ریمل و ساتن

درد یعنی به زیر پا آتش
درد یعنی نشستیم ممنوع
این زمین لایق نگاهم نیست
دل به این خانه بستیم ممنوع

درد یعنی همین حوالی هاست
آشنایی که دوست دارد
تا که روزی دوباره برگردی
آتشی زیر پوست دارد

نازنین باورش کمی سخت است
عقل ها لُخت و و گام ها لُخت است
بنگر این ستاره سر در گم
بنگر آن ستاره سر سخت است

آسمان را نگاه کن گاهی
به نگاهی جدید و امروزی
در خودت لحظه ای تامل کن
در خود واقعی و دیروزی

سفری کن به سمت کودکی ات
به حوالی خاک بازی ها
به شکستن، خراب کردن و بعد
ساختن ها، خیال سازی ها

من ندیدم برای کودک ها
بدتر از درد گم شدن دردی
این که بی سرپناه و خسته شوند
یا مبدا دچار نامردی ...

تو همان کودکی و حتی من
ما همان کودکان ولگردیم
در خیابان ولی نه، در خودمان
پی اجداد خویش میگردیم

کو؟ کجا شد شناسنامه ی من؟
پدر و مادرم که بود؟ بگو
گیج گاهم دچار حادثه شد
خانه ام این چنین نبود! بگو

و همین قدر یاد من مانده
چمدان، ایستگاه، بوق قطار
نه فقط من که گم شدند آنجا
کودکانی شبیه من بسیار

خسته ام خسته از عروسک ها
از همان ویتترین رنگارنگ
از همان چیزها که باعث شد
بخورد بی هوا سرم بر سنگ

در دل اضطراب پی در پی
چه صدایی قشنگ تر از این؟
که بگوید پدر به قربانت
مرده باشم نبینمت غمگین

در دل ازدحام تو در تو
بنشینی به روی شانه ی او
توی موهای دست حلقه کنی
و بخندی تو با ترانه ی او

روی دوشش و رای آدمها
بتوانی کمی نفس بکشی
و بفهمی برای گم نشدن
بهتره دست از هوس بکشی
ادامه دارد...

فرشته زمین

مهناز سعادت / همدان

و نور تمام وجودت رادربرگرفت،...فرشته من
زمین از وجودت جان تازه ای گرفت
وتاج سربلندی برسر نهاد
چادرت عزت تورافریاد می زند
و غیرت مردت را
پشت دیوار ظلم
مظلومیت رافریاد زد
تاجلوه ای از ذات محبوب باشی
تویی که خود محبوب عالمی
پوشش در وجودت تبلور گرفت
آنگاه که درمقابل نابینا حجاب گرفتی
مادر جهان
نگاهت، رفتارت، به زن هویت بخشید

کوه درد

سید حسام الدین حسینی / اصفهان

تو کوه درد بودی و یه بارم
یه قطره اشک تو چشمت ندیدم
فدا شد آرزوهای تو اما
به هر جا که دعا کردی رسیدم

*

دلَم می خواد تو آغوش تو گم شم
تو گرمای دو تا دست صبورت
برم تا حس خوب کودکی هام
دوباره از نگاه پر غرورت

*

خدا تو پینه ی دست تو پیدا
عبادت پشت لبخند تو جاری
غبار رو لباسِ خاک سجده
نمازت باغ گل‌های بهاری

*

میخوام مثل نسیم از بی قراری
بیچم لای موهای سپیدت
تو انقدر واسه من خوب و بزرگی
که از بالای ابرا میشه دیدت

✽

تو رنگ آسمون صبح تازه
تو رنگ آینه های نقره کوبی
دلَم میخواد منم رنگ تو باشم
چه قد حالَم خوشه وقتی تو خوبی

گل بی خار مادر

رسول چهار محالی / تهران

تازه فهمیدم گل بی خار کیست
 آن طبیب این تن بیمار کیست
 تازه فهمیدم تویی همیار من
 رحمت حق، مادر غمخوار من
 مونس و یار و شفیع من تویی
 وقت سختی ها رفیق من تویی
 با محبت گشته نامت آشنا
 جرعه نوش باده از جام بلا
 دل به پای عشق خود بسته تویی
 آنکه پای عشق بنشسته تویی
 گوهر فرزانه در در صدف
 معدن عشق و محبت پر شعف
 هر کجا هستی خدا یار تو باد
 حق از عشقش در وجود تو نهاد

گنجینه مهر و معنا

اسدالله سلطانیان / قزوین

من تو را ای زن تمام خیر دنیا یافتم
 در وجودت برترین اوصاف، یکجا یافتم
 من تو را دریایی از احساس و عشق و عاطفه
 من تو را سرشار از نور و تجلا یافتم
 چادرت را خیمه حفظ حریمت دیده ام
 دامنت را ترجمان مهر و تقوا یافتم
 دیدگان سر پی آن صورت زیبا و من
 سیرتت زیباتر از آن روی زیبا یافتم
 اینکه تو ای نازنین! لیلای عالم! کیستی؟
 من جواب خویش درمجنون شیدا یافتم
 روی دوش توست بار غصه ها و رنجها
 من تو را چون کوه آرام و شکيبا یافت
 رتبه ات عالی است ای زن در مقام مادری
 رتبه ات را در جهان بالای بالا یافتم
 اهل تقوا و فضیلت میوه باغ تواند
 مریم عذرا دلیل اوج عیسی یافتم
 در وجود پاک تو مجموعه ای از رازهاست
 من تورا گنجینه ای از عشق و معنا یافتم
 دامن پاک تو عطر و بوی جنت می دهد
 دامنت را دشتی از گل های رعنا یافتم

دامن پاکت مکان اوج مردان خداست
 من گهرهای تو را در اوج اعلی یافتم
 بی گمان تاثیر شیر تست در مردان حق
 صدق این پندار در سردار دلها یافتم
 حضرت ام الائمہ مادر سادات را
 مادری فوق بشر از جنس حورا یافتم
 لیلۃ القدری که قرآن می کند توصیف آن
 در وجود فاطمه آن در یکتا یافتم
 در مقامت هر چه می گویم از آن بالاتری
 خاکیم اما تو را در باغ طوبی یافتم
 من مقام و جایگاه و رتبه ات را بیشتر
 در کلام بَصْعَةُ مَنِّي طاهها یافتم
 چون "سما" را خادم درگاه زهرا خواستند
 شعر او مقبول لطف حق تعالی یافتم

قالی عروسی

سید مسعود پرهیزگاری / تهران

مادرم
به دردِ قالی عروسی ام
دچار می شود؛
نقش بی امانِ سال های دور دست هاش،
پود؛
و چشمه های دائمِ دو چشم او
لحظه لحظه
تار می شوند.

مادرمن

ریحانه وطنخواه / اصفهان

چشم هایش همیشه خورشید است
دست هایش دو کاسه ی دریاست
دامنش دشتی از گل قرمز
مادر من طبیعتی زیباست

دردش باز رخت می شستند
دردلی که شبیه دریا بود
لحظه ای دیر کرده بودم و او
زیردلوپسی قدش تا بود

همدم روزهای بی کسی ام
مرهم روزهای پر دردم
آفتاب تنی که یخ زده است
لحظه هایی که از همه سردم

سرنوشتم شبیه گهواره است
که به دستان او. تکان خورده است
او دعا کرد و دیگران گفتند
دخترش باز شانس آورده است

با وجودش همیشه دلگرمم

می‌بزد عشق را به روی اجاق
سینی چایی پر از مهرش
عطر او را کشانده سمت اتاق

مهربانی همیشه با دستش
کوک خورده است روی تن پوشم
کمرش خم شده است از بس که
بار برداشته است از دوشم

تا که پیشش کمی شوی آرام
چایی او همیشه تازه دم است
بنشین پیش او و حرف بزن
این دقایق همیشه مغتنم است

مَلک

رسول چهارمحالی / تهران

نوشتم شاپرک، مادر
فرشته یا ملک، مادر
نوشتم روی قلب خود
رفیق بی کلک، مادر
عیار عاشقی هستی
تویی سنگ محک مادر
شبیه شمع می سوزی
ندارم هیچ شک مادر!
پدر نان ست در سفره
تو هم هستی نمک مادر!
فدای گرمی عشقش
خدایی هست تک مادر!

مادر

علیرضا صفایی شعار / همدان

مادر ای اعجاز ناب کردگار
شاهکار خلقت پروردگار

مادر ای گنجینه مهر و وفا
ای دعایت کارگر از کیمیا

روی ماهت چلچراغ خانه ها
مقتدا هستی تو بر پروانه ها

مادرم ای حوری نیکو سرشت
زیر پایت گوشه دنج بهشت

نغمه لالائی ات، آرام جان
بهترین صوت دل انگیز جهان

صحبت شیرین تو همچون عسل
جانفشانی های تو ضرب المثل

تا خدا بنیان آدم را سرشت
روی دلها نام مادر را نوشت

مستم از عطر خوش آغوش تو
حوری و انس و ملک مدهوش تو

سالها از شب نخفتی تا سحر
ای فدای قامتت پا تا به سر

تا ابد در سینه هستی جاودان
بهترین خلق خدای مهربان

محرم اسرار

احمد سلامی / تهران

تو

محرم اسرار من هستی

همه خواب‌هایی که برای کسی تعریف نمی‌کنم

فقط تو می‌دانی

جز یکی:

کشته شدن

در جنگی دل‌نشین

حجاب

علی الواریان / تهران

گرچه نابیناست اما فاطمه رو می گرفت
چادرش را گرچه خاکی تا به ابرو می گرفت

دخترش می دید این را که غروب کربلا
معجزش را دست بسته روی گیسو می گرفت

در خرابه دختری با آستین پاره اش
یک حجاب دخترانه بر کمی مو می گرفت

از غم حجب و حجاب عمه اش صاحب زمان
پا به پای ناحیه سر را به زانو می گرفت

نسل نجیب شهربانو ها

ریحانه وطن خواه / اصفهان

در آغوشم گرفت و بازهم پشت و پناهی شد
برایم امنیت آورده، اصلاً، تکیه گاهی شد

از او یک پارچه عشق و حیا می شد نصیب من
رخم ما بین دستانش شبیه قرص ماهی شد

کنارش بهترینم، با اُبّهت یک زن زیبا
نگاهم میکند مادر، خدایا چه نگاهی شد!

رقیبان گاه سوزاندند و گاهی خاکی اش کردند
نگاه آینه این بار هم مهمانِ آهی شد

سیاهی هاش انگاری سیاهی لشگر عشق است
تمام تار و پودش بر سر دشمن سیاهی شد

همیشه بر سرم دستش همیشه بردلم مهرش
برایم آبرو آورده تاج پادشاهی شد

منم یک دختر از نسل نجیب شهربانو ها
قدم هایم به سوی اوست ای جانم چه راهی شد

بخش چهارم:
اشعار با موضوع معنویت

هفت خوان

محدثه آشتیانی/تهران

(۱)

از هفت خوان که میگذری، خوان دیگری ست
هر سو نشان رستمِ دستانِ دیگری ست
آنجا که عشق سمت خودش میکشد تو را
میدان جنگ نیست، که میدان دیگری ست
هر سرسپرده سر بنهد در سرای سرخ
سلمان دیگری ست، مسلمان دیگری ست
آن صبح آشنا که نوید وصال داشت
چشم انتظار «شام غریبان» دیگری ست
هر کوچه ای که نام تو را در بغل گرفت
بعداز تو کوچه نیست خیابان دیگری ست
ای اشکهای شوق ببارید تا وطن
چشمان شهر تشنه ی باران دیگری ست
«هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق»
جانی که عشق را بچشد جان دیگری ست

(۲)

تنش آینه ای بود از هجوم سنگ برگشته
چه با تکثیر، از میدان پر نیرنگ برگشته

میان خط به خط نامه هایش خوب میبینی
پدر دلتنگ رفته همچنان دلتنگ برگشته
قسم بر زخم های پیکرش چون نور در باران
شده رنگین کمان، از آسمان خوشرنگ برگشته
که او دریاتر از دریا میان جذر و مد خون
سکوتش رفته سمت موج ها آهنگ برگشته
برای دختر بابایی قصه، همین کافی ست
اگر بی دست برگشته ولی از جنگ برگشته

افق های باز

فاطمه عارف نژاد / قم

افق های باز و کران های تازه
زمین های نو، آسمان های تازه

پر از شوق کشف است منظومه هامان
پر از حیرت کهکشان های تازه

پریدن به آغوش فصلی بهاری
دویدن به سوی زمان های تازه

به مرز علوم: اکتشافات بی حد
به بام فنون: نردبان های تازه

رصد کرده اند آن طرف تر هدف را
سر برج ها دیده بان های تازه

اگر چاه و چاله ست در راه مقصد...
اگر ترس و شک و گمان های تازه...

اگر خار در چشم و صبر است دستور...
اگر در گلو استخوان های تازه...

بین هفت‌خان را گذشته‌ست و حالا
رسیده‌ست رستم به خان‌های تازه

وطن لشکری آرش آورده با خود
مسلح به تیر و کمان‌های تازه

تویی وارث پهلوان‌های پیشین
تویی نسلی از قهرمان‌های تازه

بیا و بخوان دست افسانه‌ها را
بیا و بگو داستان‌های تازه

که با راه ابریشم قصه داری
که آورده‌ای پرنیان‌های تازه

به شوق صدور جهان‌بینی نور
بخوان صبح را با زبان‌های تازه

کمی مشق کن لذت سادگی را
اگر سخت شد امتحان‌های تازه

شهیدان می آیند و دارند بر تن
از آن عهد دیرین نشان های تازه

که جاده ست و این تک سواران غیرت
که دشت است و این ارغوان های تازه

و خواهد رسید آخر آن صبح موعود
و ماییم و فتح جهان های تازه

از کربلا تا ظهور

فاطمه عارف نژاد / قم

زد نام تو بر بام دلم بیرقی از غم
 چون آمده برخانه ی دل ماه محرم
 من دیده ی سر بستم و در سوز و گدازم
 تا گشته غم کرب و وبلا ی تو مجسم
 دیدم پدری بُرده به مسلخ پسرش را
 شد تیر و سر و نیزه و شمشیر فراهم
 گردید روان سیل غم از چشمه ی اندوه
 وقتی دل من بُرد شدم غرقه ی ماتم
 لب، تشنه ی آب است نه این تیر جگر سوز
 ای کاش بیارد به دلت بارش نمِ نَم
 هنگام اِخا ادرک اِخا گفتن ساقی
 ای وای چه کوهی که شده قامت او خم
 از مَشک چکد اشک و بیوسد لب صحرا
 سیراب شوددشت عطشناک ازین غم
 تا تشنه بماند لبِ یک غنچه ی بی شیر
 انگار رضا نیست شود از عطشش کم
 از بذل سه شعبه شده سیراب به خونش
 آن تیر که بخشنده تر از بخشش حاتم
 قرآن خدا بارِ دگر بر سر نی شد
 تفسیر شد آن دم سر نی سوره ی مریم

نیلی شده از ضربت کین چون رُخ مهتاب
آن دم که بزد برسرگل سیلی محکم
ای وای ازاین ظلم وازاین جهل جماعت
اولاد علی را بفروشنند به درهم؟
خورشید ولا باز دمد از پی کعبه
روشن شود از نور طلوعش دل عالم
آری بخدا نورِ خدا می رسد از راه
برظلم شیاطین دهد او یک شبه خاتم

آماده برای ظهور

فاطمه عارف نژاد / قم

کاروان وقت عبور است زجا برخیزید
همه جا شور و شعور است زجا برخیزید

شور در جبهه ی نور است زجا برخیزید
خبر از وقت ظهور است زجا برخیزید

کیست فرمانده این جبهه، رسول الله است
علم مرکز این خیمه، رسول الله است

یک اشارت بنما تا صف حق جان گیرد
عرصه بر دشمن دیار پریشان گیرد

در صف لشکر خود فاتح خیبر داری
صف شکن، قلعه شکن، حضرت حیدر داری

ای کاش

ابوالفضل خلیلی مقدم / تهران

ای تمام پاسخ اما، اگر، ای کاش ها
دل خورم از بی کسی ها، خسته از کنکاش ها
انتظارت می کشم تا صبح امید حضور
ای فدای روی ماهت شاعر و نقاش ها
لات های شهر ما محو مرامت گشته اند
ای تحول بخش افکار تمام داش ها
هر که بد می گوید از تو عاقبت رسوا شود
خط بطلانی به روی هجمه ی خفاش ها
نذر کردم تا سلامت باز گردی از سفر
هم زدم با چشم خیسم در فراق آتش ها

ای ناخدا کجایی؟

رسول چهار محالی / تهران

کشتی نشسته در گِل، ای ناخدا کجایی؟
 گم کرده راه ساحل، ای ناخدا کجایی؟
 در موج ها هراسان، دلیسته ام به فردا
 ما را نما تو قابل، ای ناخدا کجایی؟
 طوفان زده به جانم، بنگر که بی پناهم
 ای قرص ماه کامل، ای ناخدا کجایی؟
 فانوس روی دریا، خورشید پاک صحرا
 تنها امید این دل، ای ناخدا کجایی؟
 ای عطر یاس و نرگس، زیبا ترین ترانه
 زیبا رخ و شمایل، ای ناخدا کجایی؟
 کعبه به من بهانه، تو قبله گاه عشقی
 دل گشته بر تو مایل، ای ناخدا کجایی؟
 گویند کهربایی، یک کهکشان پر از نور
 تو از دلی نه از گِل، ای ناخدا کجایی؟

ابوالفضل خلیلی مقدم / تهران

بار دیگر سه شنبه ای آمد راهی جمکران شدم آقا
 کفتری پر زد و سرم چرخید خیره بر آسمان شدم آقا
 تا رسیدم ورودی مسجد بی خود از خود شدم دلم لرزید
 در دلم گفتم از تو ممنونم شامل لطفان شدم آقا
 چشم سر بستم و به جایش با چشم دل آمدم ملاقات
 و شما مرحمت نمودی و بعد از آن ندبه خوان شدم آقا
 بر سر سفره ی محبتتان سال ها رزق نوکری دارم
 تا که چشمم به دست لطف شماست فارغ از دیگران شدم آقا
 تا که عشق شما وسط باشد باقی عشق ها غلط باشد
 تا که دستم بریدم از شوق با نگاهت جوان شدم آقا
 خواب دیدم شبی زمستانی در هیاهوی گرم زائرها
 با عنایات مادرت زهرا خادم جمکران شدم آقا

راز خلقت

فهیمة خوشاب / سمنان

صبح آن روز که الطاف خدا کامل شد
سوره ای آمد و بر جان جهان نازل شد

و خدا ریخت در این آینه معنایش را
کعبه آغوش گشوده است قدمهایش را

خانه از وسعت اعجاز تو لب وا کرده است
و به پابوسی ات اسباب محیا کرده است

تا که دیده است به خود هیبت مهمانش را
چاک کرده است از آن روز گریانش را

این نباء بود، که نازل شده در دامن ماه
و خدا گفت: که (لا حول ولا قوه الا به الله)

راز خلقت همه در زیل تولای شماست
دو جهان ذره ای از خاک کف پای شماست

طعم لبخند تو را قند و شکرها گفتند
«ها علیٰ بشرُ کیفُ بشرُ» ها گفتند

بر رسولان زمین راز مکرر بودی
شب معراج تو همراه پیمبر بودی

پشت آن پرده که میداد ندادر معراج
با صدای تو سخن گفت خدا در معراج

سیب با دست شما داد خدا دست رسول
تا از آن جلوه کند قامت زهرای بتول

در احد هیچکس اندازه تو مرد نبود
با ۹۰ زخم کسی با تو هم آورد نبود

یک تنه لشکر بی باک پیمبر بودی
فاتح حادثه خندق و خیبر بودی

معنی روشنی از سوره توحید علی است
روح هر آیه قرآن که شنیدید علی است

راه حق است علی، جان پیمر هم هست
قلب زهراست علی، ساقی کوثر هم هست

در عبادات فقط سنجش و معیار علی است
از ازل تا به ابد، حیدر کرار علی است

سوزاندن قرآن

ریحانه وطن خواه / اصفهان

آتش گرفت عودی و عطرش در جهان پیچید
 آیه به آیه رحمتش بر آسمان پیچید
 نمرود آتش زد اگر این بار قرآن را
 برداً سلاما آمینش توامان پیچید
 میخورد خاک طاقچه تا که پس از آن روز
 عطری از آیاتش میان خانه مان پیچید
 آهسته آهسته اگر خاموش شد صوتش
 اما پس از آتش، صدایش ناگهان پیچید
 مانند شمعی سوخت اما روشنی بخشید
 در گوش ظلمت آن زمان آه و فغان پیچید
 روزی به آتش روز دیگر بر سر نیزه
 صوت ان الحفش زمین تا آسمان پیچید
 گفت از امانت بین امت، در، در آتش سوخت
 بعد از تن خیمه به قرآن هم همان پیچید

از کربلا تا ظهور

محمد دهدار فرد / بوشهر

از نجف تا کربلا با عاشقی خو می کنیم
هر نسیمی را به شوق عطر تو بو می کنیم

تا پسند افتد نگاهت را دل رنجورمان
هرچه داریم از ارادت بی گمان رو می کنیم

ظهر عاشورا ظهور عشق را بر روی نی
دیده ایم و اربعین آن را هیاهو می کنیم

هر قدم نام علی(ع) بر تارک دنیا زنیم
بهر دیدار شما آقا، تکاپو می کنیم

صاحب قلب همه، مقصود دلها امر کن
گردن خود را شَها، نازکتر از مو می کنیم

در پی تقلید از خورشیدِ رویِ ماهتان
همچو شمع کوچکی از دور، سو سو می کنیم

کَهِف امان

هادی ملک پور / تهران

گرچه نبوده ایم به غیر از زبان بیا
 گرچه به پای تو نسپردیم جان بیا
 آغاز روشنائی هر صبحدم! بتاب!
 پایان خوب قصه ی تلخ جهان بیا
 ما حرف های از سر دردیم نامه ایم
 ای غصه های سهله! غم جمکران بیا!
 دیگر نفس بریده زمان بی تو مهربان
 دیگر رسیده کارد به این استخوان بیا
 دشمن زیاد و فتنه فراوان و یار کم
 ای صاحب زمانه و کَهِف امان بیا
 قدس ایستاده روبروی ناکسان ولی
 دستی بلند کرده سوی آسمان بیا
 خون گلوی غزه صدا می زند تو را
 ای التیام زخم زمین و زمان بیا
 تو می رسی و خیل شهیدان کنار تو
 با کاروان آینه و ارغوان بیا

... تظاهرات

مصطفی تبریزی / تهران

هم غم تو می کاهد قطره قطره جانم را
هم غمت می افزاید وسعت جهانم را

کنج تکیه تنها نه، با غم تو در میدان
آشنا کنم ای کاش مغز استخوانم را

با امام خویش از خون بلکه نامه بنویسم
پیش از آنکه دریابم مرگ ناگهانم را

پیش از آنکه با خصمت پای میز بنشینم!
پیش از آنکه مشتی زر پر کند دهانم را

در دم نخستینم، تربت تو جانم داد
آخرش به حرف آورد نام تو، زبانم را

قطره قطره باید شست ننگ زنده بودن را
خیس اشک و خونم کن... پاک کن نشانم را

اعجاز سبز

محبوبه حمیدی / فارس

وقتی قلم ز "والقلمت" آبرو گرفت
 باید برای از تو سرودن وضو گرفت
 اعجاز سبز حضرت احمد! کلام وحی!
 خورشید هم ز طلعت نور تو رو گرفت
 ای منحصر به فرد ترین در قیاس تو
 باید که با تو آینه را روبرو گرفت
 دریای بی کرانه! سعادت سزای اوست
 کاز کوثر زلال حضورت سبو گرفت
 حتی علی که ماه ز نورش گرفته وام
 نورانیت ز بارقه ی "آمنوا" گرفت
 از این خبر که شعله به دریا زدند باز
 بغضی دوید و راه نفس بر گلو گرفت
 ققنوس اگر میان شعله بسوزد عجیب نیست
 ققنوس تازه زندگی اش را از او گرفت
 با یاد آن سری که به نی از تو آیه خواند
 آن سر که لاله از قبَلش رنگ و بو گرفت؛
 کاغذ ز اشک چشم قلم کرده است غسل
 باید برای از تو سرودن وضو گرفت



بخش پنجم:

اشعار با موضوع دفاع مقدس



برای مصطفی نوروزی شهید
مدافع امنیت

مهدیه نژاد ابراهیم / تهران

بغضم شبیه رازها در دل نهان است
زخمی که دارم زخم لای استخوان است

هرگوشه از این خاک معراج شهیدی ست
دامان دریا مشهد دریا دلان است

پس داد دریا دُر غرق خون خود را
اما نگاهش از فراق خون چکان است

در موج خون غلتیدی و اسطوره ماندی
شعر من از وصف شکوهت ناتوان است

از خود گذشتی کشورت سرسبز باشد
نامت نگینی بر تن مازندران است

کوچه دلبر

محدثه آشتیانی / تهران

شنیدم عاشقی از کوچه ی دلبر گذر کرده
که نامش خشت خشت راه را زیر و زیر کرده

کسی که کوچ را آغاز راه قصه اش میخواند
پرستویی که روی شانه مردم سفر کرده

کسی که بند بندش یک به یک آینه شد آمد
به چشم مادری که سال ها در او نظر کرده

زنی که باغبان عشق بود از ابتدای راه
درختش را به لطف گریه هایش بارور کرده

کسی که مثل ما از جنس ما از نسل ما بوده
چگونه از تمام آرزوهایش گذر کرده

کسی معراج را بوسید تا در گوش او خواندند
بیا که خواهش سرخ شقایق ها اثر کرده

چمن در چشم و دل از ابی دریا و پا چون کوه
چنین تشبیه تو این بیت ها را معتبر کرده

نگاهی خیره بر در ماند و بالی باز شد حالا
هزاران قاصدک ما را از این غم باخبر کرده

خبر آمد که یک دریا تو را آنجا بغل کرده ست
نگفته مادرت اینجا چگونه بی تو سر کرده؟

اگر باران همیشه بر مزارت می شود جاری
بدان داغ تو حتی ابرها را شعله ور کرده

شبیهِ مقتدای خود سه روزی بی کفن بودی
و اشک خواهرت را این شباهت بیشتر کرده

اذان عاشقی

محمد حسین صیاد / قزوین

هدفش بردن مسابقه نیست
آن که خود پهلوان دوران است
پهلوانی به زور بازو نیست
پهلوان قهرمان ایمان است

تا که فهمید پول آن کُشتی
دردهای حریف را چاره است
خاک شد تا رسد به عرش خدا
او نشان داد مست دیدار است

او که خود مدح فاطمی می گفت
سنگر از روضه اش معطر بود
قبل اذن اذان عاشقی اش
از نماز شبش مطهر بود

با توسل به حضرت زهرا
گره از کار او جدا می شد
هر که با او معاشرت می کرد
قلب او عاشق خدا می شد

نام آن یل شهید هادی بود
 لاله ای از مدافعان وطن
 راهشان را ادامه خواهیم داد
 جان من، جان دین و جان وطن

کبوترها

حسین اصغری / مازندران

ای کبوترها که باران بوسه زد بر بالتان
آسمان دریا به دریا می کند دنبالتان

از پرستو ها شنیدم باز می گردید زود
چشم ها را فرش کردم تا به استقبالتان ...

با صنوبرها که می رقصند همراه نسیم
این غرور بی جهت را می کنم پامالتان

موج ها روح مرا پابند دریا کرده اند
می روم ساحل به ساحل سوی حس و حالتان

با نوای کاروان رفتید و من دور از شما
این منم تنها ترین جا مانده ی هم سالتان

ای مسافرها که مهمان ملائک می شوید
با خودم هربار می گویم: خوشا برحالتان

" پلای "

علی حسن غلامی / خوزستان

از خدا بی خبرها
 با پلاک های گم شده ات
 چند پلاک
 ویلای شیک تر
 در بالای شهر،
 که سر دفتر املاک
 همسنگر خوبی نبود و
 از دفتر خاطرات
 اسناد زیادی
 به نفع خودش تفحص کرده است
 کاش
 لااقل
 این نارفیق
 انگشتر عقیق ات را
 به سجاده ی نا امید مادرش...
 مفقودالاثر
 به هیچ وجه
 وضعیت خوبی نیست !

جا مانده

محمد صفری اقدم / آذربایجان غربی

از ما اگر دو خط غزل عاشقانه ماند
 تو رفتی و حماسه ی تو جاودانه ماند
 از برکت قیام تو ای لاله ی جوان
 بر هر درخت پیر هزاران جوانه ماند
 خورشید... آسمان... چه بگویم به وصف تو؟
 مبهوت از طلوع نگاهت ترانه ماند!
 خونین تر از شفق غزلی داغدار تو
 در خاطرات آبی هر بی کرانه ماند
 گفתי اثر نماند از این جسم بهتر است
 اما نشان داغ تو بر روی شانه ماند
 در بی کسی رها و به دلمردگی اسیر
 جا مانده ای که بعد تو در این زمانه ماند
 هر روز می نشیند و افسوس می خورد
 همسنگری
 که بعد تو در کنج خانه ماند

چشم های عاشق

هادی قاسمی / تهران

در چشم های عاشقت، ردّ خدا بود
وقتی که چشمت جاده خیس دعا بود

می سوزد از هُرم نگاهت، آهِ جانم
چه روضه هایی بین چشمانت به پا بود!!

در سینه ات دریای رفتن موج می زد
یک لحظه تردید نرفتن! کی، کجا بود؟!

«یا لَیْتَنَّا کُنَّا مَعَكَ» ورد زبانت
واژه به واژه با تو عالم همصدا بود

رفتی و ثابت کرده ای حتی در این عصر-
هم می توان در اوج ظهر کربلا بود

رفتی نشان دادی که راه سرخ پرواز
روی کبوترهای قدسی باز، وا بود

بی سر ز عالم سر شدی، عالم از این رو
آینه در آینه حیران شما بود

حال و هوای وصف تو سردار بی سر!
حال و هوای وصف نخل سر جدا بود

چشمی که شور و شوق چشمان تو را دید
فهمید بر عشق زلالی مبتلا بود

ای کاش ما هم لحظه ای جای تو بودیم
این لاله لاله پیکر تو، جان ما بود...

سرخ تر از سرخ

احمد مسرور / فارس

دست است؟ نه انگشتِ اقبالِ بلند است
 گیسوی تو ای سرو، چه حلاج پسند است
 بازی نشنیدیم چنین تیز بتازد
 رفتی که بفهمیم بجز قید تو بند است
 هر زهرِ هلاهل که به حلق تو چکانند
 حیرت زده دیدند که در کام تو قند است
 ای سرخ تر از سرخ تر از سرخ تر از سرخ ...
 در بی کفنی باز قبایِ تو پَرنده است
 رفتی تو از این خاک و به گردت نرسیدیم
 برخاکِ قدم های تو یک بوسه به چند است؟
 چون مالک اشتر، نفست، نای ولایت
 دستان تو با دست ولی، قافیه مند است
 داغ تو نشسته است به هر سینه ی عاشق
 داغی است که هم قله ی ابروی کمند است
 ای قله ترین قله تاریخ رشادت
 بر شانه ی تو نقشه ی البرز و سهند است
 جاری است به رگ های زمین خون سیاوش
 فریاد سکوت تو بر آفاق بلند است
 ما برکه نبودیم که در خواب بمیریم
 رودیم که مرگ از تپش ما به گزند است

نسل آفتاب

علیرضا داودی نسب / قم

شما ز نسل کدامین ستاره سحرید؟

که گل نشست به دیدار سرو قامت تان

هنوز خون شما در رگ زمان جاری ست

هنوز ورد زبان هاست استقامت تان

هماره در دل تاریخ جاودان هستید

مبارک است به دل ها گل اقامت تان

به شرق و غرب زمین و به عرش پیچیده ست

صلای عزت و عشق و شکوه رایت تان

ز دست ساقی میخانه نوش جان کردید

به خویش فخر کند ساقی از سقایت تان

حدیث سنگ فلسطین، حماسه غزه

گرفته رونق از آوازه حکایت تان

قیام مردم صنعا، خروش اهل یمن
شکفته از گل لبیک بر ولایت تان

سپاهیان محمد، بسیجیان علی
تبارک الله از این همت و صلابت تان

چشم خیس باران

جواد محمودی افضل / قم

چه طرح ساده ای دارند کاشی های کاشان نیز
به روی خشتشان پیداست گلهای گلستان نیز

بساط عشق شان پهن است گلها گوشه ایوان
و می دانم نمی مانند گل ها بی نگهبان نیز

نوشته روی برگ گل به خط سرخ و نستعلیق
یکایک مرد میدان اند فرزندان ایران نیز

پس از کوچ پرستوها شقایق ها عزادارند
کبوترهای خونین بال و سرگردان ایوان نیز

به دست نحس اهریمن به غارت می رود سرها
شهادت می دهد این را گل سرخ بیابان نیز

غبار فتنه ها پیداست در چشم حرامی ها
به تیغ فتنه می میرند انسان ها و ایمان نیز

شود با دست سربازان شرار فتنه ها خاموش
به فروردین و شهریور به تیر و مهر و آبان نیز

کنار قاب عکس گل نشسته مادری تنها
که می لرزند دستانش و گیسوی پریشان نیز

نگاه خیس مادر را افاقی می زند بوسه
برایش اشک می ریزد دو چشم خیس باران نیز

دلش تنگ عزیزانش که جان دادند در میدان
برایش آفرین گوید تفنگ و تیغ و میدان نیز

دلش قرص است می آید گل نرگس از این جاده
و روزی باز می گردند همراهش شهیدان نیز

بهاران می رسد کم کم پس از پاییز ناامنی
به پایان میرسد فتنه و سرمای زمستان نیز

به مقصد می رسد فردا، قطار عشق و امنیت
و می خندند خواهرها و مادرهای گریان نیز

برای حاج قاسم عزیز

هادی ملک پور / تهران

ای مرد اگرچه داغ تو باور پذیر نیست
وقت قیام خون تو زود است دیر نیست
جان فداى راه امامى غریب شد
پایان امتحان تو مثل حبيب شد
پایان امتحان تو پایان قصه نیست
هر قطره ای ز خون تو سیلى مهيب شد
افتاده ای شبيه به طوفان خفته ای
ماييم در فراق تو خشم نهفته ای
این قصه عاقبت به جنونت کشیده شد
شوق رسیدنى که به خونت کشیده شد
این گوش ماست در به در آن صدا هنوز
ما را رها نکرده صدای تو تا هنوز
داغت گذاشت بار امانت به دوش ما
رفتى ... ولى صدای تو در گوش ما هنوز ...
گفتى که باید از دل این جاده بگذریم
از هرچه روزگار به ما داده بگذریم
دلدادۀ آمدیم که دلدادۀ بگذریم
بی غیرتیم اگر ز غمت ساده بگذریم
از داغ سینه آتش سوزان به پا کنیم
ما موج خفته ایم که طوفان به پا کنیم

دندان فشرده ایم که وقتش فرا رسد
 پرچم به دست منتقم کربلا رسد
 وقتی امید فتح جهان در نگاه ماست
 روز تقاص خون تو آغاز راه ماست

شهدای امنیت

داوود رحیمی / اصفهان

ای استوار ای سربلند ای مرد!
 تو افتخار میهن هستی
 خونین دلی از غصه‌ی مردم
 سرسبز چون پیراهنت هستی

سرسبز و خونین دل، سپیداری
 مردانه ماندی پای این پرچم
 از دودمان عشق بودی، شد
 خون تو روح افزای این پرچم

اینجا حریم عشق، ایران است
 سرباز راه این حرم هستی
 این مرز، مرز عشق و ایثار است
 تو مرزبان کشورم هستی

تا خواب راحت عادت‌م باشد
 از حلقه‌ی عشاق بیرونم
 آرامش شب‌های خود را به
 چشمان بیدار تو مديونم

آباد شد با خون تو امروز
سرتا سر این خاک باور خیز
دل‌تنگ چشمان توایم ای عشق!
آه ای «شهید امنیت» برخیز!

تن خونین

جواد محمودی افضل / قم

حرم آرام می گرید، کنار دست مادرها
به همراه برادرها برای کوچ خواهرها

به آتش می کشد داعش گلستانها و گل ها را
و می میرند مادرها و می سوزند معجزها

تن خونین مجروحان زمین افتاده در ایوان
شبیه روز عاشورا به خون غلتیده پیکرها

ضریحی می شود دریا ز خون سرخ کودکانها
به دست نحس اهریمن به غارت رفته گوهرها

برای کشتن گل ها به دست کهنه کافرها
صدای آه می آید ز چوب خشک منبرها

به دست داعشی ها شد شبیه چشمه ها جاری
دوباره خون انسان ها، میان سنگ مرمرها

زمین و آسمان گویا به هم پیچیده در شیراز
به روی خاک می افتد شبیه کربلا سرها

به روی زائران هر دم زهرسو تیر می آید
درون صحن می گریند حتی آن کبوترها

سیه پوشند فرزندان برای مرگ مادرها
وخواهرها عزادارند در داغ برادرها

نخواهد ماند بی پاسخ تقاص خون عاشق ها
وپیروز است در پایان سپاه خون به خنجرها

«کپسول اکسیژن»

قاسم کوهساریان / گلستان

هی وصله وصله-پینه پینه ... دستهایت
 هی اشک‌های مخفیِ مادرِ برایت
 کفش و لباس و عطر و چفیه، جانمَزَت
 باز عصرِ جمعه: پای مصنوعی-عصایت
 یک کوله‌پشتی، بُغضِ کهنه در گلویت
 هی سرفه-سرفه-سرفه مهمانِ صدایت
 کپسولِ اکسیژن رفیقِ نیمه راهت
 من غرقِ در «اَمَّنْ یُجیب» دستهایت
 آهویِ چشمان تو معنای اسارت
 حتی پلنگِ دشت، افتاده به پایت
 کُبری گرفته بعدِ تو تصمیم خود را
 بابا گرفته هیچ تصمیمی برایت
 این ماجرا دارد به پایان می‌رسد پس...
 نقطه سرِ خطِ قصه می‌گوییم برایت

شب مهتاب

ریحانه وطنخواه / اصفهان

کاسه ی خون شد ولی پشت سرش هی آب ریخت
اشک را بر التهاب سینه ی بی تاب ریخت

می سپرد اورا به دست ساقی کوثر، علی
درمیان جام او شهد ظهور و ناب ریخت

رود زد رودابه وار و جای نقل شادی اش
اشک ماتم بر سر بی پیکر سهراب ریخت

جای دستان عزیزش بعد از آن دیگر فقط
در میان دست هایش قرص های خواب ریخت

دید مغلوب است دشمن پیش این شیران نر
حیله ی گفتار رو شد عامل اعصاب ریخت

بسته شد دست گل نیلوفری، با دست ظلم
برگ هایش پر پر و بردامن مرداب ریخت

حال من خوب است نامه در همین جا ختم شد
روی برگه رنگ سرخی در شب مهتاب ریخت

چشم هایش شد سفید و یوسف او برنگشت
هرشب و هر روز مادر پشت در هی اب ریخت

"مرد"

علی حسن غلامی / خوزستان

جنگ

دست نمی خواهد

مرد می خواهد

آنقدر

که بی دست افتاده باشی

از ترس برخاستن ات

پهبادها

از دور

تیربارانت کنند !

شعر مقاومت

فهیمة خوشاب / سمنان

طوفان وزید، کاغذ و دفتر به خون نشست
 یک آسمان پرنده پرپر به خون نشست
 سنگی درون حادثه چرخید و ناگهان
 پرواز توأمان کبوتر به خون نشست
 تا غنچه ها ضیافت افطارشان رسید
 لبهایشان هزار برابر به خون نشست
 از روح زخم خورده کابل گرفته تا
 پیراهن هزار معطر به خون نشست
 افتاد آرزوی دخترکی ناگهان به خاک
 دامن پر تلاطم مادر به خون نشست
 بار دگر به مکتبت ای *سیدالشهید*
 تیری برای بوسه "حنجر" به خون نشست
 بابا رسید و دید که در چشمهای شهر
 گل های روی دامن دختر به خون نشست
 هرچند یک شهر از شما خرسند مانده است
 از تو همین عکس پر از لبخند مانده است

بابای خوبم از تمام قامت تو
تنها پلاک و چفیه و سر بند مانده است
آتش زده اند و سنگرت سوخته بود
در آتش و خون بال و پرت سوخته بود
سرباز ولی عاقبتش معلوم است
جسم تو شبیه مادرت سوخته بود

فرشته

فاطمه افشاریان

بابا عقیده داشت که دختر فرشته است
او را خدا به جای گِل از گُل سرشته است

می گفت دختران همه باران رحمتند
در خانه ها بهانه آغاز برکتند

می گفت دخترم! تو شدی جزئی از خودم
وقتی اشاره کرد به روز تولدم:

شکر خدا به زندگی من که آمدی
در روزهای نیمه بهمن که آمدی

پر شد جهانم از نمک خنده‌های تو
امید زندگانی بابا، فدای تو

مادر میان خاطره ها ناگهان رسید
وقتی صدای خنده و ذوق مرا شنید،

خندید و گفت: آمده بودی پس از امام
یادش بخیر! دغدغه ی انتخاب نام ...

گفتند یک به یک نظر خویش را همه
شکر خدا ولی پدرت گفت: «فاطمه»

نام زنی که «فاطمه» خوانده پیمبرش
پیغمبری که "فاطمه ام" نذر دخترش

نام زنی که هر دو جهان زیر دین اوست
الگوی بی‌بدیل شهیدان حسین اوست

در مدح او مباحله و نور، توأمان
در وصف اوست کوثر و تطهیر، بی‌گمان

نام زنی که سرور اولاد آدم است
در مدح او هر آنچه بگویند هم کم است

اینها تمام باشد و این نیست فاطمه
آری فراتر است و همین نیست فاطمه

بابا دوباره گفت: چه حاجت به گفتن است؟
نامش دلیل منزلت واژه ی «زن» است

بابا کنار نام، به من داد آبرو
من کل عمر، فاطمه هستم به لطف او

بابا، همان که هستی من در مزار اوست
همنامِ عشق بودن من یادگار اوست

در انتخاب نام، پدر، روسپید شد
در راه عشق، آخر سر هم شهید شد ...

مسجد الاقصی

فاطمه افشاریان

دل عالم یقین دارم به زودی شاد خواهد شد
تو می آیی و بعد از آن جهان آباد خواهد شد

تو می آیی و در صحن غریب مسجد الاقصی
از اعجاز کلام تو بهشت ایراد خواهد شد

شهیدان فلسطینی گواهی میدهند این را :
اگر عاشق شوی از تو به نیکی یاد خواهد شد

به امید جهانی که نبیند تا ابد هرگز
هراسان برگ زیتونی اسیر باد خواهد شد ...

نه تنها مسجد الاقصی، به دست مسلمین روزی
از اشغال ستمکاران، جهان آزاد خواهد شد ...

غزه

میشم رنجبر / مازندران

شلیک می شود؛ سری از دست می رود
 غرقاب خون، کبوتری از دست می رود
 دلدار، سهم آجر و دیوار می شود
 در زیر خاک دلبری از دست می رود
 محصول موشکی، تن بی جان کودکیست
 در این میانه مادری از دست می رود
 آتش به عمق لانه ی گنجشک می رسد
 با خواهری، برادری از دست می رود
 غرق جوان شده است همه سردخانه ها
 اکبر کنار اکبری از دست می رود
 این غزه نیست روضه ی باز است مومنان!
 نزد حسین، اصغری از دست می رود
 صهیون، به فکر قتل تمام مریض هاست
 انسان؟ نه! این که باوری از دست می رود
 شرالبشر! بگو که حقوق بشر چه شد؟!
 پیکر کنار پیکری از دست می رود!!!
 سجیلیان! همه بشتابید وقت نیست!

لحظه به لحظه یاوری از دست می رود
قنذاقه ها شهید شدند ای امام من!
دارد امید اخری از دست می رود
فریادرس! امام و امید جهان بیا
دارد که دیده ی تری از دست می رود



بخش ششم:

اشعار با موضوع سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

و بزرگترین سازمان ضد تروریستی دنیا



گوشی رو بردار...

زهرای کریمی / تهران

این فاصله عادت نمیشه، نه
دوریت شده غصه، شده دردم
تو این همه، از من الان دوری
فکرش رو هم حتی نمی کردم!

گاهی که دلتنگی امونم رو
می بره، اون پیرهن رو می پوشم
اون که تنت بود، آخرین روزا
غرق تو می شه باز، آغوشم!

تو اوج سختی هم دلم گرمه
ما هر دو تامون عاشقیم، آره!
عشقی که کوه و می کنه از جاش!
عاشق که راحت، کم نمیاره...

من نذر کردم، مادری هامو
واسه ظهور یوسف زهرا...
این فاصله، این همه تنهایی
می ارزه به تبسم آقا!

با تو سرم بالا ست، مرد من!
مردونگی یعنی همین غیرت
که واسه‌ی آرامش مردم
می‌گیره پاهات از همه سبقت!

دل تنگیامو اشک می‌ریزم
دلشوره‌هامو، ذکر می‌گیرم
تا تو بگی: «جانم»، دلم می‌ره
بردار گوشی رو که می‌میرم...

مردان خدا

دفترِ خلقت چو از روز ازل با عاشقی وا شد
برگِ زرّینِ نخستش تا ابد با نامِ بابا شد

خانواده قطره های رحمت از باران خوبی ها
با نگاهِ مهرِ بابا قطره ها تبدیلِ دریا شد

و خدا فرموده در پیوندتان آرامشی برپاست
بعد از آن در قلبِ هر مرد و زنی عشقی هویدا شد

تکیه گاه دختران بر قامتِ رعنائِ باباها
هر ستون خانه ای با غیرتِ مردانه برپا شد

چشمِ امیدِ پسر بر همّت و عزمِ پدر باشد
از سرشتِ مرد خانه، مرد میدان ها شکوفا شد

تو مپنداری که نورِ خانه ای خاموش و تاریک است
تا که بابایی شهید و رهسپارِ عرش بالا شد

چون که مردان خدا جان می دهند، اما نمی میرند
تا قیامت بر شهیدان چشم ها غرق تماشا شد

نور فردای جهان از همّت مردان ما باشد
همسر و بابا و سرباز و سپاه با هم چه زیبا شد

پاسدار و پاسداری

(تقدیم به مهربانترین پاسدار، شهید سلیمانی)

ثنا شفیعی ده آبادی / یزد

مثل تمام گلها
عطر بهار داری
در قلب مهربانت
صد لاله زار داری

میبینمت همیشه
در قاب عکس خانه
با خنده ی تو هر روز
من میزنم جوانه

از مرزها گذشتی
رفتی که شب نماند
در هیچ جای دنیا
خشم و غضب نماند

روشن ترین ستاره
در هر شب سیاهی
خیلی شبیه خورشید
خیلی شبیه ماهی

با نام تو رقم خورد
ایثار و همزبانی
با یاد تو شکفته
گل‌های مهربانی

خورشید تابناکی
در آسمان ایران
ما با تو سرفرازیم
ای قهرمان ایران.

پاسدار و پاسداری

تقدیم به روح بلند(سردار سلیمانی ماندگارترین شهید مقاومت)

سیده اعظم جلال زاده میبدی / یزد

صبحی که با طلوع نگاهت دمیده است
در لابه لای ظلمت دنیا خزیده است

وا کرده پای پنجره ها را به سمت نور
هر بال بسته را به رهایی کشیده است

کوه است قامتش که به پا خواست اینچنین
توفان به عمرش اینهمه غیرت ندیده است

هر باغ زرد با نفسش سبز می شود
حتی بهار از لب او گل شنیده است

با سوختن به طعم خوش وصل می رسد
پروانه ای که تلخی هجران چشیده است

"همیشه پابرجا"

سیده اعظم جلال زاده میبدی / یزد

چمدانش همیشه آماده است
ماندنش در کنارمان، رویاست
روزهایی که نیست در خانه
دلمان تنگ و چشمان دریاست

میروود تا که مرزهای وطن
دور از دست دشمنان باشد
میروود تا که نام کشورمان
مثل خورشید در جهان باشد

میروود تا نسیم آرامش
بوزد در سراسر ایران
میروود تا که چتر امنیت
باز باشد همیشه بر سرمان

وقتِ رفتن همیشه می خندد
 مثلِ کوهی همیشه پابرجاست
 شوقِ رفتن به آسمان دارد
 از دو بالِ رهایِ او پیداست

حرفِ دیروز و حرفِ فردا نیست
 او همیشه مسافرِ جاده است
 وقتِ برگشت، دیده ام هر بار
 رویِ پیشانی اش خط افتاده است

من ندیدم که هیچ وقت پدر
 خسته باشد از اینهمه تکرار
 دوست دارد لباسِ سبزش را
 گفته این را خودش به من صدبار

پدرم وقفِ کشورش کرده است

کلّ داراییِ جهانش را

"عشق" را درک کرده و خوانده است

آیه هایِ پر از نشانش را.

میراث سنگر

سید جلیل موسوی/فارسی

چون رشته کوه محکم و با جان برابر است
هم یادگار جبهه و میراث سنگر است

در بحر پر تلاطم و امواج فتنه ها
بر کشتی هدایت این خاک، لنگر است

با دوستان محبت و با دشمنان شدید
الگوی ناب رحمت و حکم پیمبر است

پرافتخار، مقتدر و با شکوه علم
چون ذوالفقار در ید و بازوی حیدر است

هم دوستدار مردم آزاده و شریف
هم لشکری که گوش به فرمان رهبر است

هر جا که استغاثه مظلوم بشنود
با جان و دل به خدمت او پای تا سر است

«هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق»
هم عاشق ولایت و هم عشق پرور است

فرقی نمی کند چه کسی دشمن خداست
در حفظ دین چو لاله در خون شناور است

«ما عاهدوا» ست سیره این قوم سبزپوش
«من ينتظر» به تارک آنان مصور است

بر دشمنان گرگ صفت دارد این پیام
حکم جهاد گر برسد، فتح خیبر است

هرگز هراس در دل او جا نداشته
هرجا قدم نهاده، غیور و مظفر است

دریا و کوه و دشت و هوا زیر پای اوست
با دست او هلاکت دشمن مقدر است

در برف و سیل و زلزله چون خادمی رئوف
خدمتگزار مردم توحید گستر است

محدود نیست عرصه خدمت برای او
چون لطف حق که پرتویش از جان فراتر است

هم پاسدار خیمه آل پیامبر
هم پاسدار عزت ایران سراسر است

خورشیدوار بر همه جا نور می دهد
تا جلوه گر به جامه سبز منور است

سپاه پاسداران

علی الواریان / تهران

در ریشه و رگ های خود دارد حماسه
از چشم او هر روز می بارد حماسه

با دست های سبز دنیا را تکان داد
هر گوشه ای با عشق می کارد حماسه

جغرافیای ظلم زیر گام هایش
از شرق تا غرب جهان آرد حماسه

داغ یمن، شامات لبنان و وطن را
بر قلب کافر نیز بگذارد حماسه

آری سپاه سبزپوش انقلاب است
از بدر همراه خودش دارد حماسه

پیش از این، منتخب اشعار فرهنگیاران شاعر در دوره های گذشته کنگره های شعر فرهنگیاران، به شرح زیر به چاپ رسیده است.

- ۱- «گزیده اشعار»، منتخب اشعار اولین کنگره شعر فرهنگیاران سپاه؛
- ۲- «تا کرانه های بصیرت»، منتخب اشعار دومین کنگره شعر فرهنگیاران سپاه؛
- ۳- «حماسه بیداران»، منتخب اشعار سومین کنگره شعر فرهنگیاران سپاه؛
- ۴- «دریادلان عاشق»، منتخب اشعار چهارمین کنگره شعر فرهنگیاران سپاه؛
- ۵- «ریحانه مستور»، منتخب اشعار پنجمین کنگره شعر فرهنگیاران سپاه؛
- ۶- «بر چکاد حماسه»، منتخب اشعار ششمین و هفتمین کنگره شعر فرهنگیاران سپاه؛
- ۷- «حدیث مقاومت»، منتخب اشعار هشتمین کنگره شعر فرهنگیاران سپاه؛
- ۸- «چله دوم عاشقی»، منتخب اشعار نهمین کنگره شعر فرهنگیاران سپاه؛
- ۹- «بر چکاد معنویت»، منتخب اشعار دهمین کنگره شعر فرهنگیاران سپاه؛
- ۱۰- «مأمن خونین»، منتخب اشعار یازدهمین کنگره شعر فرهنگیاران سپاه.